

کتابخانه دستنویسهای پهلوی

و پژوهشهای ایرانی

۱

دستنویس ت ۵۸۰

نیرنگستان

با
زیرنویس فارسی

به کوشش

دکتر ماهیار نوآبی دکتر کجخیر و جاماسپاسا

و با همکاری فتنه

دکتر محمدرضا طاهری



از انتشارات

مؤسسه آسیائی « دانشگاه پهلوی شیراز »

IR
PIR 2065
N41
1240 y



۱۶۹۳۸۶

از این کتاب یک هزار نسخه ، یکصد نسخه روی کاغذ شفاف رنگی و نهصد نسخه روی کاغذ سفید
در چاپخانه دانشگاه پهلوی به چاپ رسید ، ۲۵۳۵ شاهنشاهی

سرآغاز

اشارت دانشمندان فیلسوفانی چون ابوریحان بیرونی و محمد زکریا رسلان و شیخ الاسلام
سرمود در حکمت خسروانی و فلسفه ایرانی، تذکره پلینیوس سرود در باب استفاده هر مریوس یونانی
از کتابهای رشتی، مطالبی که در کتابهای قاهره استناد می‌دهد چون مروج الذهب، محمد التواریخ و
نامه‌های سنجیدگی بنی اسرائیل و احادیث اسلام آمده است، و چون مراکز علم در نصیبین و
و قیصون و جند شاپور، ترجمه‌ها باز مانده عربی از زبان پهلوی، پیدایش دانشمندان فیلسوفان
و اندیشمندان بلند پایه سرود و دوران طلایی اسلام یعنی دور از خلافت عباسیان، از این
سرزمین، که شمار آنها از دانشمندان هر یک از کشورهای اسلام دیگر و بلکه از همه آنها و هم بیشتر است.

وجود سنگ نبشته هاراپا در پاکستان و پارس میانه و پارسی، نامه مینور اوستا، آثار بارزانه
مانویات، بزبان هاراپاسیک و پهلوانیک و سغدی و ترکی و چینی و قبطی و کتابها و پهلوانیک (= پارسیک)
چند که تاکنون مجایز مانده اند، همه دلالت بر وجود فرهنگ تمدنی بزرگ و درخشان، از دیرباز،
در زمین ایران بزرگ میکند که بر پایه فلسفه ایرانی استوار میگردد.

علت هر چه باشد، سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی یا تغییر خط و یا همه آنها با هم، تقدیر است
که بسیار از آثار مدون دوران باستانی و آغاز دوران اسلام ایران از میان رفته است، و عددی که
که از دستبرد زمانه رهایی یافته اند در موزه ها و کتابخانه ها محترم اروپا و بیشتر در هندوستان و در کتابخانه
پارسیان نگهداری میشود. اینها میتوانند روشنگر زوایا و ناشناخته تاریخ و فرهنگ کهن ما
باشند. و از این رو نگارنده در چاپ و انتشار آنها و تشویق دانشمندان به مقابله و تصحیح و ترجمه این گنجینه ها
که ما را به شناخت بیشتر زبان فارسی و عناصر آن در بیان مفاهیم یار میکند، بر ما واجب است.
و باز از این رو بگویم که نگارنده و دانشمند و در جمیع استاد و دکترها و نویسندگان و نویسندگان

دانشگاه پهلوی پیرشینا ذکر کرده که بر بزرگداشت پنجاه سال شانشاهی خجسته و دوران پهلوی شادی
روان بنیان گذار آن پنجاه نسخه خط پهلوی را از سر مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی چاپ و منتشر کنیم. این پیشنهاد
از دول و جان پذیرفتیم.

این پنجاه جلد کتاب پهلوی و کتاب بارگاه رضا هدیه مانی است که در این تئین ملی برگزیده جشن
پنجاه شانشاهی پهلوی را فروتنی به پیشگاه شانشاهی آریه ریاست عالی دانشگاه پهلوی و علیا حضرت شهبانو فرح
ریاست عالی مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی تقدیم میشود.

فرهنگ مهر -
رئیس دانشگاه پهلوی

دیبچه

مؤسسه آسیائی وابسته به دانشگاه پهلور اتخار دارد که بزرگداشت
نخاهمین سال شانشاه دودمان پهلور را، مجموعه اس، در نجاه جلد، از دستنویسها
پهلور و دستنویسها و پژوهشها را بر این چاپ کند و به جود دستنویسها و
ادب ایران تقدیم داند.

در تابستان ۱۳۰۵ هجری خورشیدی، در کوه سرخ از خدما
بر حبه رضا شاه بزرگ بدین سزین و روز تا جگر از سر (چهارم) از دیشته
۱۳۰۵ هجری خورشیدی، در انستگام اندیشه چاپ مجموعه اس از متن
پهلور یا به نجاهمین سال شانشاه پهلور از خاطر مگذشت و سپر این اندیشه را
بایر دانشمند دانشگاه پهلور جناب آقا دکتر فرنگ مهر، که از شیفگان
فرنگ ایراند و از بایر شناسان این فرنگ که هیچگاه دریغ نکرده و
نمکنند، در میان گذشتیم تا اگر در این اندیشه با هم دستمان باشند مراتب

به شرف عرض شهبانو فرزندک پرور ایران، ریاست عالیہ مؤسسہ آسیا برسانند
 مگر اجازه فرمایند تا مؤسسہ آسیائی بدین کار شایسته دست یازد.
 جناب آقا دکتر فرزندک به پیشانی گشاده و آغوش باز ازین اندیشه استقبال
 کردند و ملامت را به شرف عرض شهبانو بر ایران رساندند و برینگزشت که فرمان
 علیا حضرت شهبانو بدین کار نیک شرف صدور یافت و به مؤسسہ آسیا ابلاغ شد.
 شورای استادان مؤسسہ آسیا، بالہام از نام خاندانی، کہ جشن بزرگداشت
 شایستہ آنجا، مردم ایران امسال برگزار میکنند، چاپ کردن کتاب یا
 دستنویسها را در درجہ اول اہمیت قلمداد کرد. کشور کہ در ہمیش از ہر کشور دیگر نتوان
 بہ دستنویسها پہلو را دوستائی دست یافت کشور ہندوستان ہر چند بدبختانہ
 ہوا گرم و نمناک آنجا با کتاب سازگانیت و کاغذ را زود کنندہ و تباہ مینارد و مریوسا،
 در ہر شرکہ جمشید کاووس جی کا تراک بہ نام "گنجینہ ما شرقی" (ORIENTAL

TREASURES) گرد آورده و بہ سال کچیرارونہ صد و پیر و یک میلاد (دو ہزار و پانصد)
 شایستہ

به چاپ رسانده است، از پیش از کثیر از دستنویس ایران و هند نام برده که اکنون بر خر
از آنها از میان رفته است، و این، نه تنها بواسطه آب و هوای هند و ستان بلکه به توجیه
و نادانی هم در نابینا شدن آنها بهر اسباب داشته است. گرد آورنده فهرست یاد شده به نگارنده
این بطور می گفت: «سر پیش از چاپ آن فهرست کدام بخانه اسرافات که خداوند آن صاحب
چنین دستنویس پهلوی را دستنویس خواند و پاره ها و پاره ها و نام آنها را در فهرست آورده و هم
خداوند خانه بجهان دیگر شتافته و چون از کدبانو سر لغ دستنویسها را گرفتم، و آنرا را از راه
ویندار و بر اثر آنکه مبادا برگ پاره ها را از آنها زیر پا بقیه و برابر و گناه هرگز بشمار آید به آب دریا سپرد
با این همه، هم اکنون، چندین صد دستنویس پهلوی را دستنویس در هند و ستان هست
که تقریباً همه از دستنویسها گرفته تر و نویسی شده اند. بیشتر آنها روزگار از آن کتابخانه ها
شخص بهر ورقه رفته به کتابخانه ها و عموم و مؤسسات راه یافته اند تا بیشتر و بهتر از آنها نگاهداشته شود
و کمتر در معرض نابودی قرار گیرند. از این کتابخانه ها میتوان کتابخانه مؤسسه شرقی کاما و کتابخانه
«نخست دستور، مهرجی رانا» را نام برد که صاحب مجموعه هاگر اینها را از دستنویسها پهلوی را و ستان

پاره‌های دستنویس‌های نیز توسط شرق شناسان به کتابخانه موزه ملی اروپا رسیده‌اند
 که مهم‌ترین آنها مجموعه دستنویس‌های «استاوپلوس» دوازده جلدی که پنهان است که توسط
 شرق شناسان و سترگارد به اروپا برده شد و جاشین اوکرستین سن - CHRISTEN
 SEN آنها را چاپ کرد و بر آنها دیباچه نوشت. این کتابها اکنون بسیار کمیاب
 و چند مجلد آن نایاب است.

برادرانجام دادیم فرمان، از دوست دانشمند دستور کهنه و جاماسب آسا، دستور
 بزرگ شهر مسکو و سر کتابخانه «مؤسسه شرقی کاما» یارخواستیم تا از هیأت امنای کتابخانه‌های
 «مؤسسه شرقی کاما» و نخست دستور مهر برآورد. اجازه عکسبرداری از دستنویس‌های پهلوی را بگیرد
 و اگر نخواهد دستور دستنویس‌های از زنده‌ها ببرد، کارگرنش دستنویس‌ها برادر
 عکسبرداری نیز عیب و در گذاردند تا آنچه لازم می‌شود و می‌سوزد ببرد و بگردانند. این کار به دستور انجام
 گرفت چه دستنویس‌ها از طرف هیأت امنای کتابخانه‌ها و خاندان انگلساریا (که چند
 دستنویس از این مجموعه متعلق به آنهاست) تنها به اوستا سپرده شد، و وی، امانت دار را

رنج سفر بر خود بمولر ساخت باد و جامه دانه پر از کتاب به لیرا رخ آمد، سه ماه تمام از بام تا شام،
 در چاپخانه هارولد دانشگاه پلور شیراز و دانشگاه تهران گذراند و در همه جا با دستنویسها همراه بود.
 من و همکارانم از مؤسسه آسیائی نیز همه جا با او همگام بودیم تا کار عکسبرداری در سر و چند دستنویس
 بپایان رسید، دستور کنخیر و محبوب بود به میرزا که ما نیز از تطبیق عکسها با دستنویسها و رفع کمبود آنها
 در پی و سر به هند و تنام فتنیم تا این مهم انجام شد. نامه من نیز به پروفیسور اسموسن استاد دانشگاه کپنهاگ
 نوشتم مگر اجازه تجدید چاپ دستنویسها را کتابخانه کپنهاگ را از ناشر نخستین آنها - MUNKS

بگیرد، اجازه گرفته شد و نامه ما به چاپ رسید. GAARD

مؤسسه آسیائی سپس در و فروان سخور را به پیشگاه شهبانو فرزندک پرور که
 با فرمان سخور این افتخار را نصیب ساخته، تقدیم مردارود.
 از جناب آقا دکتر فرهنگ مهر سر دانشگاه پلور که در راه شیرفت کار از هیچ یار
 معذور و مادر درین نگر و سپاسگزار است.
 از دستور کنخیر و جاماسب آسا که بایار و در چاپ این مجموعه نجاه جلد بر میسر میشود

سپاسگزار است .

از پر و فنور آسموسن که اجازه چاپ مجموعه اوستاد و چلو کینه‌هاک به پایمردی
او انجام یافت سپاسگزار است .

از دکتر بهرام فره‌وشی مدیر عامل دار نشر انتشارات دانشگاه تهران که چاپ کردن
بسیار و چند جلد از این مجموعه را در چاپخانه دانشگاه تهران پذیرفت و چاپ آنها با مشاوری
فزون‌تر شد سپاسگزار است .

از دکتر محمود طاهری که تطبیق و ویراستن و آراستن هر صفحه از تمام این مجموعه بدست
و مر و با مشورت و برانجام شد سپاسگزار است .

ماهیار توایی
استاد و رئیس مؤسسه آسیائی

پیشگفتار

دستنویس T58 متعلق به کتابخانه نخست دستور مهرجی رانا در نوساری است . اندازه آن $24/6 \times 38/7$ سانتیمتر و دارای ۲۹۲ صفحه است و بر هر صفحه ۱۳ سطر نوشته شده است . کاغذ آن اروپایی است و نشان : Charles & Thomas London 1868 در متن آن دیده می شود . این دستنویس که متن کامل نیرنگستان است به دکتر سر جیوانجی ج . مدی (Dr. Sir Jivanji J. Modi) اهداء شده است . ترجمه واژه به واژه فارسی آن نیز در زیر هر سطر داده شده است . پایان نویسی به فارسی در صفحه ۲۹۲ دارد که می رساند که این دستنویس در روز ارد (ارشیشونگ) ماه اسپندارمد به سال ۱۲۴۰ یزدگردی به دست دستور رستم جی دستور کیقباد مهرجی رانا نوشته شده است . در باره متن به کتابهای زیر رجوع شود :

M. Boyce از (Iranistik) Handbuch der Orientalistik IV , ii 1 Leiden/Köln 1968 صفحه ۳۴ یادداشت ۴ و صفحه ۳۹ . نیرنگستان چاپ عکسی به کوشش داراب . پ ، سنجانا و مقدمه همو چاپ بمبئی ۱۸۹۴ .

شرح این دستنویس در فهرست دستنویسهای کتابخانه مهرجی رانا ، نوساری فراهم آورده ب . ن . دابار چاپ بمبئی (۱) سال ۱۹۲۳ شماره ۱۲۹ آمده است .

ماهیار نوایی

-
- 1- B.N . Dhabhar : Descriptive catalogue of all mss ...
Meherji Rana library - Navsari Bombay 1923, 129.

[illegible]

اکسندەر اول ثقیف یک دلاور پاک اسماعیل کردن اکبر و زور اسماعیل گرفتن

اس فوجوں کو ایک سو سجدہ الکبیر سے تیار کر کے اندر آگے لے کر آواز دے

عَلَّامٌ مَّا لَا يُفْتَنُ وَازِ يَؤُمُّرُكَ كَرَفَاتٍ حَسْبُكَ وَهُوَ الْكَلْبُ بِهٖ اِلٰهًا بِهٖ اِلٰهًا

و اینها
سید از سر
امام بن
سید از سر

۱۵۰ یورو
سپاسه و پامنه

۱۶ از بین او

۱۷ بگرمای ۱۱۱۱
شستن بر

مسکو و امروا ایلی خلیف مسلمانان و انا و جوش بر و امروا
کردن و انور دیک نهادن و تا جوش بر و امروا

۱۳۵۴ الله بر خیزد بیچاره افسوس بار بر خیزد و از

سید سید
آتش بر کرفتن و برسم چون از دیک بر مسجداں

۱۔ تمام حوالہ
۲۔ ام جون پیش
۳۔ ۱۳۱۱ھ
۴۔ جون نویں
۵۔ ۱۳۱۱ھ
۶۔ ۱۳۱۱ھ

اٲو مسردا بنره
مسردا جاماپ
مسردا مسردا
کرم پیش شهریار
اصطخما فوشن

١١١١

مردا نژاد و مذهب و اهل و عیال و اولاد و غیره و ذکر
مردا نژاد و مذهب و اهل و عیال و اولاد و غیره و ذکر

اقدم و قديم سر ۱۵۱۱ و سر ۱۵۱۲ و سر ۱۵۱۳ و سر ۱۵۱۴
 نیز گشتان به دمان ظاهر پسر دمان آسودگی باد
 ۱۵۱۵ و سر ۱۵۱۶ و سر ۱۵۱۷ و سر ۱۵۱۸ و سر ۱۵۱۹
 آن آسودگی از جای

۵
الک دفعه اولی سیه ۱۶ و سه حکمها ایلا جایی
در داد کر از بقیان او

سفرنامه محمد علی شاه ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ کد آن
استادان کردن که اینست

۱۱۶ سر
سکونت
نوازش تر
بچه
دروبان
دوست از

مردد است و در دسترس نیست
 هیچ
 پس
 اکبر ۱۱۱۱۱۱۱۱
 سر ۱۱۱۱۱۱۱۱
 سر ۱۱۱۱۱۱۱۱
 این
 این
 این

تسرا افعا ا سلسلا سوو سو سعید سا اسرا اکام اموا واد سل
نور و ک یک دو کس توان شدن بر دو

مذکورہ اکادمی کے لیے وسیع تر سطح پر کام کرنا شروع کر رہا ہے۔
توان نہیں نہ شاید پند کر شود کہ کر رہا ہے۔

کر درستی ظاہر

نویسنده و قلمرو اکملی سیم سکرستان معارف و محاسن او استادان

۱۱۴۳ مکسر ۱۶ جار سه سه مکسر و ده ۱۱۴۱
کشتن از رینه کر استخوان کردن

[illegible]

سهم الا سحر که مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 که او استادان کردن • دیگر آن هر

۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 • دیگر این روید

جاء سحر مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 آن چون کیهان ایند

سهم ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 که جد • این روید چون کیهان روید تمام

۵ سحر ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 زه یخه شمع جاب • کراتت برید

و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 کیهان • کد او

و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 جاب • کیهان • چو دیش درسته این چون

و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 بود یوزر

و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 جاب • و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 روید

۱۰ و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 زمین نیز بر ایستد ستوران گفت الله این را نه

و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 جاب • و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 روید

و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 جاب • و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 ظاهر

و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 و مضمون ۱۱ و ۱۱ • است • و مضمون ۱۱ و ۱۱ •
 ظاهر

سکسوسا... . سکسوسو... ۱۳۱۱۱۱ . سکسوسو...
اوستا چرن رید
سکسوسو... جایب... سکسوسو...
که راه خانه زاده
سکسوسو...
سکسوسو... ۱۱۱۱
که کتن

سکسوسو... ۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱ . سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...

سکسوسو... ۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ . سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...

سکسوسو... ۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ . سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...

سکسوسو... ۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ . سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...

سکسوسو... ۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ . سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...
سکسوسو... سکسوسو...

سکسوسو...

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

بویید چون این در چتر این است که ایران

سوارانم سوارانم کوه واد سوارانم کوه واد سوارانم کوه واد

بویید است آن نیز هر در او بویید آن اند

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

اوشندان کردن چون یشت این پ کردن کنه خوانند

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

دست با که اند کیان در

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

و زبان شاید است کند سیر

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

او همه اوست با زود که بیج

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

دیگر اش یشت این

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

شیر کند

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

اوست کرد ایستد بریر بود

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

هم دستر گفت است و اسم دستور گفت است

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

او کردن که چتر یشت اش او دادن است نیز از

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

او

سوارانم سواران سواران سواران سواران سواران سواران سواران

کوید که ابرین آتش باز درشتن نه تران

[illegible]

سحر او سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 داری بیشین کشیده ارزش پدایش بر ز دارید ارزش
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 اندر فرزند نه کاید که پد فرزند که ظاهر
 جار سحر انیسین سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 که دکان دوز که او دت بر دارید رانید دوز
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 پد سحر جای بید از کی چه دوز
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 بیشین کی جد بر پد فرزند تیر بیشین جد
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 اور بیشین سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 که او این دوز اور پد این جای بید این
 والد کو سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 بر آن که او کاد نه بید اش برکز نه
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 بید کاد پد خوک این تریدن ایون بید
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 چن او ایون بید چن از اول که او ظاهر ک
 والد سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 پد ترید که دیان کاد از اور بید
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 که چه او دیان بر کشیده ارزش ظاهر د
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 کاید دوز بید که اور سرداری

والد سحر
 بر

واند سرو و سبک ما را نه سواران به سواران و ما را نه سواران
 هر یک بار تن دوز بویید از تن تا تن دوز

نه سواران سبک سواران به سواران نه سواران به سواران
 اندر ایستید پس که او اندر سرداریر کاید

نه سواران به سواران کو سبک سرو و سبک سواران به سواران
 در تن دوز آن هم یک بار هر چون او کاید

سواران نه سواران به سواران به سواران به سواران
 تن دوز او بویید این که چون بویید که او اندر

نه سواران به سواران به سواران به سواران به سواران
 سرداریر کاید بویید اندر جابر این فرمان

اندک به سواران به سواران به سواران به سواران
 او پشیمان به فرمان او نه اندر آن جایی او از

نه سواران به سواران به سواران به سواران به سواران
 به این به که او کاید میهنی این فرنگ از

و سواران به سواران به سواران به سواران به سواران
 کاییر جبهه ظاهر دستور

سواران به سواران به سواران به سواران به سواران
 راست که به دوز او بویید به نیز آن اسم دستور

سواران به سواران به سواران به سواران به سواران
 این نیز اول بهت ما اگر او در دید

به سواران به سواران به سواران به سواران به سواران
 اسم زن کاید دوز اسم زن خوش دیگر خوش

نه سواران به سواران به سواران به سواران به سواران
 پای تن دوز اندر او کاید دوز بویید

نه سواران به سواران به سواران به سواران به سواران
 مرد نه بویید پشیمان با این که از رشتد دوز

[illegible]

هوا در سو مارا بایست دسم فکرم و کلامم را که گزینم در پس
چو جای تنافور سال درانا مرکز زان نه روشن

بهمرد کسبک مارا بایست دسم فکرم و کلامم را که گزینم در پس
که او باز توان کشیدن زش از کشیدن که او

نوسید وید که مارا بایست دسم فکرم و کلامم را که گزینم در پس
اکاهی نه توان کشیدن زش اکاهی دادن

بهمرد نوسید وید که مارا بایست دسم فکرم و کلامم را که گزینم در پس
که او اکاهی نه توان دادن زش او سرایش

بهمرد کسبک مارا بایست دسم فکرم و کلامم را که گزینم در پس
که او باز توان کشید اکاهی دادن کنه کار

که و مارا بایست دسم فکرم و کلامم را که گزینم در پس
نه بید است چه کرد بینه خود دل زش

الا فکرم بهمرد نوسید وید که مارا بایست دسم فکرم و کلامم را که گزینم در پس
او کش که او اکاهی نه توان دادن او سراید

مارا بایست دسم فکرم و کلامم را که گزینم در پس
که کنه کار او بید است چه کرد بینه خود دل زش

فکرم و کلامم را که گزینم در پس
سرایش او نه رسید گرفت هر جای

در سو بینه بیدار وید بجم مارا که کد و بجم مارا
که بیدار وید دید نه شاید

بجم وید و بجم وید بجم وید بجم وید بجم وید بجم وید
دادی و سرداریر کند است که بیدار وید

بجم وید بجم وید بجم وید بجم وید بجم وید بجم وید
استه او دین که او استه بجم وید

بجم وید بجم وید بجم وید بجم وید بجم وید بجم وید
استه او دین که او استه بجم وید

بجم وید
سرداریر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه

لهم سو كد سرامم سرام . به سرام . سرام ادد (دم سرام)
ظاهر ان بويده ك

لهم سو نهم كد سرامم سرام سرامم سرام سرام سرام
ظاهر ك نه دانيد نيت زرش

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
ديده چاير تنافور چاير سرام سرام سرام سرام سرام سرام
سرامم سرام سرام كد سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم سرامم
دانيد نيت نه ك او به تزان

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
رش زرش

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
باز دادن چرن نيك

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
مردم اين ك او ديده اين ك او جودنيان

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
ديده اين ك او سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام
ماين سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
تنافور سال وراما مرد چاير اين تر سرامم سرام

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
ديده جود تر نه ديده ك اندر سال به بويده

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
مرکززان نه بويده دستور گفت هت ك آن تن

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
را ديده چاير سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام
سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
آيد بچه بر چاير سخن نه ديده ريتيه سرامم سرام

سرامم سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام سرام
رش

سرامم سرام
ديده

مردم را هم که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
دارید بید از آن جایر ظاهر

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
زنی از آن نیت آن که او

اندر هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
زن بید گفتن هست دستور خراج دستور

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
گفت هست نیک پرورش که هر دو به این

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
بار این یعنی او تر اود خواستن یاد نه اسم نه

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
رزش هست که ایون کید که نه آواد خواستن

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
بچه بدین که به ده دینان آید که

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
که این به آوید اش سردایر به او که

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
خواستن به اش سردایر به او کس که اندر آن

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
که به ده زرش کار یابید خرد به

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
خرد این پرورش نه شاید که دید متاع شاید

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
که او دید یا روشن به هم با وجد با هم با

که در هر سو و هر سو (مردم را سرورند) اند
بانگ بید یعنی که روشن به میرد این متاع

کو ۱۶ کو دسو دهم ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
آن از آن جابر آید چتر کار نیت که هت که
مردم دهم ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
خویش بر هت که به بالک آن از آن جایی آید
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
تا همه بخش و همه او میان آید همه و بخشین
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
او همه آید که او کس دور به گذاشتن
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
به آن این تر که آید مرد گذاشت یا زن
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
که کردن از آن جایی آن کس آید که او شام
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
به خویشی یا بالک بر مانید تا همه به ام
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
گذاشتن زن جد دین که به او ده دینی آن تو آید
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
که اندر سال به میرید مرکز آن او بود هت بود
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
که دهم و ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
به شاید کردن به کیم نیخ که میرد از
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
داشتن اوشان آید تا فرمان مرکز آن این مردم
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
این شام همه در زمین غارت کردن شاید از جد دین
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
مردم که به وزیرین خراج غارت کردن که
۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
شاید

سکرمند سپهر سحرآمیز کسریا اکرامهم سپهرآمیز مراد سکرمند
شاید که باز روید غارت شاید

سحرآمیز واثق سحرآمیز لک سپهرآمیز لک سپهرآمیز لک
بست نیز شمع دوزیدن نه آوردن نه

سکرمند کرمیو بر سحر و کرمیو سوثر سکرمند و سکرمند
شاید روسپی نا فرمان مرکزان جد دین کادن

سر نوا و سکرمند کرمیو کرمیو و سحر و سکرمند و سکرمند
ایستد روسپی با مده چوار پایداران

و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
ظاهر کنم ارشان آن جابر ظاهر کند که ایدر

سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
مارستان تیریک ارشان سوره هم

سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
پروند مارستان دیرستان

سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
مارت کار روسپی جد دین برتر نه بوید نین

سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
ده نه نین روسپی نا فرمان هر دو ظاهر مرد ایدر

سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
بوید روسپی که آبتن بوید نیت نین

سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
این را جد دین و نا فرمان مرکزان که آبتن بوید

سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
تقاخور این مرکزان که او را این فرزند دراز نه

سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند و سکرمند
شاید زیاده نیت نین تقاخور این که او را

سند سراج ا سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 این هست و این هست ارزش یابی کنش
 سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 هست این که او چیز تیر نه کرد هست ارزش یابی
 سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 دو گونه نه کنش این یابی اندازه

سند سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 این نیست چون برید که او به "جد" دارش "جد"
 سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 ایست نه تب

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 او جد برید نیست چون برید که به جد
 سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 دارش ازاد مرد گفت هست بر چیز این

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 فرار نه شاید او اش به جد دارش ایرون
 سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 همداستان تر برید هست نیست که او سه بار یا

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 فرار کوید باری چوالم ! دایند گفت و اش

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 او دارش که ایرون اینچان به رواد

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 برتر نیک کلام ایرون استاد بر

سراج سراج سراج سراج سراج سراج سراج
 واد او اری برتر نیک کلام تر

[illegible]

مرا به اسلا شد سر شد سه واد واد سر شد سر شد واد واد واد

تفاوتی این یعنی که هر یزیشن این هر باره

سر شد سر و ا واد واد واد سر شد سر شد ا واد واد واد

این یک و هر هم نه روشن و از دستور

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

گفت است یث او کرد ایستد یی کشته رفتن

ادید کم ه سه سر واد واد واد واد واد واد واد

زیاده نیست یعنی که ایرون نه

۵ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

اشو اردوش

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

کر ایرون آن نه بر شمره از

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

اردوش خوانند یعنی او اسم کنه است

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

درد درد درد درد درد درد درد درد

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

او خشک سرد یا تشنه

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه تشنه

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

سرد سرد سرد سرد سرد سرد سرد

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

نخن نخن نخن نخن نخن نخن نخن نخن

۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴ ۴۴۴۴

پایداران

لید ع سحره ایچم سدرک وادعم سدرک سدرک
را ظاهر

سحر کد سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
با آن که ظاهر است که داند بینه من از فرد
ع سحره • ایچم سحره سحره سحره سحره سحره
ظاهر نه ان گشتن

سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
با آن بزرگی آن گشتن و زراد بینه او پ این
سحره کد سحره سحره سحره سحره سحره سحره
خدا فرد این با این کرد این از اوستا

سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
ظاهر ان برید که داند بینه من ظاهر ازش قوت
او لید سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
نه شمار این بینه این چون برید که داند بینه

سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
راست ظاهر است او او برید جد ایستد یا
لید کد سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
این آن چار نشید که او ازش ظاهر نه توان

سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
رد دیرستان یا تا فور یا حادیت
سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
ظاهر چون مرد او اوی دیرستان و نافران

سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
یا او تا فورکان او کرزان او شاکر این ظاهر
سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
این این او ظاهر

سفر به هند و سیاحت در هند و هندوستان و هندوستان
را نه اول و اول که

مجموعه سفرنامه‌ها و یادداشت‌ها و یادداشت‌ها و یادداشت‌ها
پیرامون هر دو ظاهر و ظاهر و ظاهر و ظاهر و ظاهر و ظاهر

۱۸۴۵ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

از شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور
تا که به شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۴۶ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۴۷ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۴۸ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۴۹ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۵۰ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۵۱ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۵۲ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

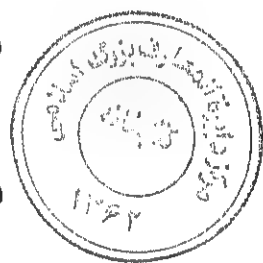
۱۸۵۳ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۵۴ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

۱۸۵۵ هجری قمری که به هند و هندوستان و هندوستان و هندوستان
در شهر راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور و راجه پور

وایسم وایسم کام سوخت وایسم سیه کسودو وایسم او وایسم
 یزیشن رسید زود آگاه کینار بنی راسپ به نو او
 وایسم هم بهیسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 یزیشن رسید زرش رسید تن اندر نه یاید
 اژ کام ایسم ایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 تا زود ازوباز گرفتن چ فریتری به روید اش بهم
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 اواخر کتن زرش فرار کتن که زود به
 ایسم ایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 واز گرفتن چ فرار شایم به روید
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 س به بختیم فردسان چ
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 گاه دایم خنزن باز سرد زرش واز فرار گرفتن
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 که از اول که واز گیرید به که هر سه دید
 اژ کد وایسم کام وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 تا نه شاید زود زرش برسم پس که یک بند
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 نه شاید بهت که ایرون کوید بهت زرش اول یک
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 بند شاید پس که بانگ شنیدن شاید که واز
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 گیرید زرش بانگ ایرون کتن بنی که تیر چ کاد
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم
 کردن که به یک بار یک فرار شنید بهم
 وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم وایسم

۱۳۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
 بوی که زود پختن پختن آتش سر خوردن
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
 نشوید آتش کندی نه گذارید بوی همت که ایون
 ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
 کوبد این گذاردنی بوی که او داد این پ آب
 ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
 آتش پختن آتش پختن باز گرفتن آتش ایون
 ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
 باد چون از اول همت که ایون کوبد همت خوردن
 ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 این او پس نیت کس اویر آتش کندی گذارد
 ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 بوی که زود پختن پختن آتش سر کندی
 ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 بوی پ کرده رسید ایستد آتش نیت این باز
 ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 کرد زود پس اویر نیت که زود پختن پختن
 ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 آتش سر پختن پختن رسید راسپ کرد نیز آن زبان آن
 ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 جابر پس نیز آن جابر ایون باد چون زود
 ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 جابر پس نیز آن جابر ایون باد چون زود



۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 کو پس که زود پس پس بوی پس رسید
 ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 آن زبان نه آن جابر بوی پس رسید
 ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 آن زبان نه آن جابر بوی پس رسید

کتابت سے پہلے کتب و امانت اعلیٰ . حیدرآباد . محکمہ سلسلہ ۱۶

اَلْهَادِ اَلْكَامِ سَبَّحْهُ كَسْبُوْهُ رَزَقْهُ وَسَمِّاْهُمُ سَبَّحْهُ وَفَعَلْهُمُ
 اُوپر اور زود نیچے راسپے گوش دارید نیچے اندر
 وَفَعَلْهُمُ اَلْكَامِ سَبَّحْهُ اَلْهَادِ اَلْكَامِ سَبَّحْهُ وَفَعَلْهُمُ اَلْكَامِ سَبَّحْهُ
 اندر اور زود بوم کہ زود ہر

کند کارم و منعم کنی بر
بسیار کام مرید کند
و سودا احمد دارد

در خدمت و ملاطفت شما (بسم الله الرحمن الرحيم) :
سردار بر سرکاره که شان از

کدام عدد از اعداد زیر را بنویسید.

زود بر او

عدد اولی . عدد مرکب . عدد زوج . عدد فرد .

فراز شمرید . که سزای آن کرم را به سر بزرگوار و امراء
آن بند چند زود فراز شمرید

افکار و روش آزاد مرد گفت بهت این که کور شدیم این

کے لئے ہم کو سفند ہم اوشان ہم ایک دیگر ہم دامن

[illegible]

۱۳۳۱ هجری اکرام
 زمان بر اوید
 یک
 این
 از
 اویر
 دیگر
 کوش
 دارید

میر کو شیب دستور گفت نہ اندر کو سفند ہم تا ہمہ اندر

کوش داشتن و کار کرم نیت کرم نیت ۱۱ سال پنج مرد نیت

این

سند به مردی که کم لکند اسماء سحر واد واد سحر
این اندر زود بلند کرد او شان هر یک این

سند واد سحر واد کم سحر سحر سحر سحر
بج کرد بویید به زود جد دادستان بویید از

سحر ۱۱۱ سحر سحر سحر ۱۱۱ د سحر سحر سحر
هت که پانزده گوید هت که من یک این گوید هت

۱۱۱ د سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
که من پنج گوید دستور گفت هت مرد این بیکان که

فکر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
درون این پاک به نیز یک خوب فرزند سارید روان نیز و

سند سحر سحر سحر سحر واد ۱۱۱ د سحر
اش تافور این گرفت هر که آن جایی

سحر واد سحر سحر سحر سحر سحر سحر
بویید درون باج گیرند خویش خوردن اش تافور

سند واد واد سحر سحر سحر سحر سحر سحر
این گرفت درون او بید که اشها بهم

اد کم ۱۱۱ سحر واد سحر سحر سحر سحر
او زود به گوید از اش گرفت اشها بهم دوکند

۱۱۱ سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
اویر بویید بنی این دیک دادن دوکند او بوند

د سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
نه هم نه روشن روشن گفت هت مرد این گانی که

سحر واد سحر سحر سحر سحر سحر سحر
این اگر به داد او نیز اش تافور

سند واد سحر سحر سحر سحر سحر سحر
این گرفت او اشها بهم سحر سحر سحر

کرم فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
زود دادر اوتما سراید یزیشن یزید

فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
شنوید اوتما سراید هست پ یزیشن بر شنوید
فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
هم اوتما حکم هم اوتما

فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
حکم یزیشن یزید اوتما سراید بر

۵ فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
شنوید چون هست یزیشن یزید داون پ سراید
فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
بر شنوید یزیشن یک حکم

فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
چون ار یک حکم ارش نه حکم اوتما هست

فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
پ هم ظاهر آن زمان بوید که باج کیرشن پس پ
فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
نه گذاشت استید ایون چون آزاد مرد

۱۰ فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
داوستان بوید بنی راسپ که شر اوتما چند چوار طرف اوتما
فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
ب گذاشتن ارش آن ارش یشتن نه پس نه پس نه

فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
بوید که اوتما از راسپ اندر نه کرد استید
فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و فکرم و
که کیرشن که کیرید بر باج کوبید

[illegible]

110 106

خدا اوم . (سجده) . واسه . و (سجده) . واسه . (سجده) . واسه .

آید رودگان یا
 سرور او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 یا تن رودگان بنی اندر رود خانه یابید و هند از رود خانه آید
 و (سجده) . واسه . است و (سجده) . واسه . است که
 یا بنی بانگ دستان بنی بانگ از

خدا اوم . (سجده) . واسه . و (سجده) . واسه . و (سجده) . واسه .

دو تن آید که از او است یا
 و (سجده) . واسه . است که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 او را بر چه آوردن آید بنی اختر بر آید

و (سجده) . واسه . است که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را

اگر عقل بر شنید سردار
 و (سجده) . واسه . است که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 اگر چه آن خویش عقل بر شنید حکم اگر ایرون نه

و (سجده) . واسه . است که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 اگر شنید یابید اگر

که که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 آن نه چه آن خویش عقل بر شنید یا بنی یابید بنی

و (سجده) . واسه . است که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 این بر اگر ایرون نه

و (سجده) . واسه . است که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 یا قنار ایرون میان سخن فراز شمید

و (سجده) . واسه . است که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 حکم ایرون چه آن میان سخن فراز این شمید

و (سجده) . واسه . است که او را که بر سر او ایستاده است که او و او را
 حکم این از او را ظاهر آن بود که نیرشن اندر کردن

[illegible]

همه را برآمد که همه به هم می رسد و همه را به هم می رسد
 جد تر نیست نیت دیگر میوه این درون

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 فراز نهادن شراب شاید و شکر نیز شاید

همه را به هم می رسد و همه را به هم می رسد و همه را به هم می رسد
 که شاید که آب بر نه شاید دستور

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 گفت اند آب اندک این بر نهادن است چه او

که در دهن سر به سر است که در دهن سر به سر است و این سر به سر است
 آن سارشی این نه شاید او او چه هم بخشی

که در دهن سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 آن خوب تر که بر که تشنگی آن خوش

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 شراب به نهادن کل بزرگ به به نهادن

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 بر سر طرفی رات رات است که از هر طرف کوید

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 تیره میوه اندر بزرگ اش به نهادن ارزش

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 که در دهن سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 رات که شاید آن خیرتر که کره برسم یا روغن

و این سر به سر است و این سر به سر است و این سر به سر است
 رات که نه اش بدون کشتن نیت به بوی برسم چه طرف

باز

بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 نه پاک ده نیخه ترب چه پاک درون سازه آن خوب تر
 بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 که از اول جد کرد که شوش نه شاید که میوه
 بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 به فرود سترید ازش بر به سازه نه شاید مرد که
 اند بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 به کنین ازش بر به سازه نه شاید که نه
 بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 کنین نه شاید تره میوه ایون چه پاک به چین
 سه بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 نیخه که برسم بر رسید نه شاید از درون او پرنقش
 بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 که او درون رسید آن اند پاک چند درون پست آن
 کهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 بت درون بلند میان درون سازه نهادن ایون کشن
 سه بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 نیخه از درون سازه به نه ایستد چه که درون به درون
 دره و اند بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 سازه به ایستد نه خوب و برسم که چه
 اند بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 ایستد نه شاید روغن که چه پاک
 کهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 پا درون بلند او میان نهادن که زیاده یا
 وه بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و بهر من و
 کم که نه او خیر این نهادن بلند درون دانه
 نه شاید

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 ده شاکردان باد آفرید گفت هت یک بار یک ده

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 دستور گفت این که زیاده آردیر آن جای هیچ

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 چیر شهر نیت چه چه دو کرفه

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 نیشن و یک نیز که او یابید جای که نیز

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 پاک پس اند این به روشن به

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 کنه آن جابر به نهادن مراد مرد را به نیز

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 را آید نه شاید دستور نقش هر سه گفت و

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 شاپور کرده ایون چون دستور دادستان بود به

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 درون نقشه پس کار به داشتن آن پس که او نیشن

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 ارزش گاهی پیش او روی اندر آید این بنی خند به

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 خراج پادار مانن بهیار بهیم خرم نیز

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 خورداد امرداد ایون از این درون دارو

سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 کوید به دستور گفت هت ایون چون او رسید بنی

اسماء الله کند که در آن همه اسماء و صفات
 کند حدیث آن دو اینها و دیگر فرشت
 و کلمات الله اتقوا الله اسماء الله و اسماء الله
 فرشت به دیوان است که ایون گوید است تا آن
 و اسماء الله کند که اسماء الله و اسماء الله
 جابر که اول نه بود نیز شاید به فرشت
 و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 اهورا مزدا فرشت بر روغن باز

و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 که در آن به روغن به ایستد بلند او
 و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 بیان درون نهادن به اشیا بر رسید
 و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 راسبه باز او پای ایستد ارزش خورد مرد
 و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 به سخن به یستن این است که هر نیز

و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 گوید اشیا بر رسید
 و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 او و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 دین نه پاک به بود است راسبه چاشنی کرد
 و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 است نه کردن گوید برسم به شوی به دانن زود آن
 و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 چاشنی کرد نه به آن کرد نه کردن برسم
 و اسماء الله و اسماء الله و اسماء الله
 درون به به شستن آن است آن جابر که

الله

ازد و سیم را اند کد سیم و سیم نو و ام سید ازد کد سیم کد و ام
 رسید آن که چاشنی کرد از آن که نه کرد
 بود کد از ام سیم سیم ادا . سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 از نه کردن یعنی او

بود سیم سیم کد سیم نو و ام سیم بود کد ادا کد سیم نو و ام
 از سیم خوردید نه رشت ایست از سیم بند او پایی ایستادن
 بود . ادا سیم سیم سیم . از سیم سیم بود ازد و ام
 از سیم ناز اهورزرد . گفتن از سیم به زیر

سیم سیم بود . سیم سیم . سیم ازد سیم سیم و ام
 نشستن از سیم . به گفتن چ

س ادا و کد سیم سیم و ام ادا سیم سیم سیم سیم سیم
 دو او آید چ او کس بید که او بند

سیم سیم سیم و ام سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 این زیر ماند کم کرد اوزیرن کاه بید
 سیم سیم سیم ازد و ام سیم کد سیم و ام او و کد سیم سیم سیم
 که او درون سر چ کردن برسم را چ دیدن نه پاک

ازد سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم ازد سیم سیم سیم
 بید نه شاید که رسید که نیز

کد سیم او و کد سیم سیم کد سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 نه چ دیدن این نه شاید دستور گفت است که او

کد سیم ازد و ام سیم کد سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 درون سر چ کرد برسم نه شمار است که ایون گوید

سیم سیم سیم نو و ام و سیم ازد سیم سیم سیم سیم سیم
 است چاشنی کردن کار چ برسم پس گفت بید

سیم کد سیم سیم سیم و ام سیم کد سیم سیم سیم سیم
 یعنی نه شاید که او کرد برسم پس گفت بید

سعد ہے ۱۱ مسعود • سعد ہے ۱۱ داد دلہ • کد ہے • سعد دلہ
رشی ہے آب رشی ہے اورور آن اسم خورداد

سمراء - سمراء - سمراء • • • سمراء ۱۱۶ ماکو ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰
 ابروون که نتره میوه کویه :

[illegible]

۱۴۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰

فرشت و خوشی و فرشت چرخ دین

[illegible]

اولاد و اولاد اولاد . ولد ۱۳۶۵ هـ ۱۱ شمس ۱ هـ سپهر
دیون : بر خیر به خوردن و مغان

الـ او محسن سلطان ۱۱۶ اسماء دواغلام نیر و سیر و سیر
 یـ دین پس که نهفت الیتد اش و امت

۱۱۶ سحر ۱۱ طار ۱۲ سحر ۱۳ سحر ۱۴ سحر ۱۵ سحر ۱۶ سحر ۱۷ سحر ۱۸ سحر ۱۹ سحر ۲۰ سحر
ک ایون کوید هت کن این هت به دیدن ی

۱۵۱۱ اینو برهسبو سوارانم ساروق ساروق ساروق
پہ سخن کہان بربید یا چیز ان او درون برسید

آن بش از خواهید یشتن از درازی از نیاید و درستی

۱۳۱۱ ق م ۱۳۱۱ م واد کنگد کنگد دوالا ۱۱۱۱ م ۱۳۱۱ م ۱۳۱۱ م
 برد خندم بر بلند پایر ایستد زرش این که او

چاشنی از چمنش کردن دهم نه روشن کنی که در ۱۴ فلک

روغن

سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

نه اول در زمین اوشان کشتن
 . و سوم در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .
 یعنی که مرکز این به کرد از اوشان او اول نیست
 سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .
 آن خوش همیشه هست آن خوش همیشه هست آن خوش همیشه هست

سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

ایون خوردن نیک شکر خرید انچه آب

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

شیر که نیک شکر خرید آرد آب آن انچه آب

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

شیر دادیها درون خرید شراب خرید دادیها

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

درون خرید به اندازه دادیها درون خرید خوش کارها

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

ازش نه اوستا نه سرایین کنه کار

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

نه اوستا به نه سرایین یعنی که کنه کار نه یزید

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

کنه کار نه یزید فراداد درون خرید

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

فراداد درون خرید نه اندازه فراداد درون خرید خوش کارها

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

ازش آن اوستا نه سرایین آن اوستا به

و سومین کتاب در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب . و اول در علم طب .

نه سرایین کنه کار یعنی که کنه کار نه یزید

اژ کسینم راند سیم مر و سست ۱۴۶ کد سیم سل سیم
 تا نه شاید به یا کاه چه آن که نه بود
 فکسیم سیم سیم و سیم سیم راند فکسیم واند ۱۴۶
 سراید نه شاید که اوستا هم به سراید هر چه
 و سیم و سیم سیم راند فکسیم فکسیم ۱۴۶ ۱۴۶
 اوستای بود اش به سراید سراین این چون
 فکسیم و سیم سیم سیم سیم سیم سیم ۱۴۶
 راند وستر زرتشت ناز که اوستا
 سیم راند فکسیم سیم واند واند سیم ۱۴۶
 هم به سراید اش به و سیم به هم
 فکسیم و سیم سیم سیم واند سیم سیم واند سیم
 کیم یا به اوستا به دوازده
 سیم سیم سیم سیم واند واند واند واند واند
 هایت پرکرد جد از کرد بن به یک هایت به
 واند واند واند واند واند واند واند واند واند
 کرد رسید ایستد تا اوی دادخت به گذارد هیت
 ۱۴۶ اژ کد سیم واند واند واند واند واند واند
 که تا آن اوستا استادن کرد نه کرد ایستد که
 ۱۴۶ واند سیم کد سیم واند کد و ۱۴۶ واند واند کد سیم
 کوی این آن بند کوی آن ده روز فروردیگان آن پنج روز
 واند واند واند سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 اول خنوم بود فرداو رایونند خوره مند
 ۱۴۶ اژ سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 تا استوان فرود دستور گفت هیت روزیر یا
 راند واند کد سیم واند واند واند واند واند
 به کردن آن پنج روز اندر کاه این خنوم فرود
 اندر فرداو

مهر و سوسه (نمودند و سوسه را سوسه نمودند) و آن سوسه را سوسه نمودند.

امور فردا را رابوئند خورند . تا گاه تا

سوسه را سوسه نمودند . کد (۱۴) ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه و آن سوسه را سوسه نمودند

اشوان آن پنج روز اندر گاه تا همه شاید

۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند . سوسه را سوسه نمودند .

کردن است که ایون این است گاه

است کد (۱۴) ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند کد (۱۴) ۱۴۷ ۱۴۷

به آن پنج روز تا نه شاید کرد آن پنج روز به

۵ سوسه را سوسه نمودند و سوسه را سوسه نمودند ۱ سوسه را سوسه نمودند سوسه را سوسه نمودند

بشت پذیرفته کنیاد و سوسه را سوسه نمودند و سوسه را سوسه نمودند

۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند کد (۱۴) ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند

درون تا شاید آن پنج روز اردافروش به

کسریه . ۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند سوسه را سوسه نمودند

گاه اما از نیت روز چون

۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند کد (۱۴) ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند

درون که اردافروش به بشت به بر آن ده روز فروردیگان

۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند سوسه را سوسه نمودند و سوسه را سوسه نمودند

پنج روز اول خنیزن امور نزد تا اشوان

سوسه را سوسه نمودند . سوسه را سوسه نمودند . سوسه را سوسه نمودند .

که نخل دخانه برسد است به

۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند سوسه را سوسه نمودند کد (۱۴) ۱۴۷ ۱۴۷

خنیزن باز شریذ یک آن به اندر فروردیگان

۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند سوسه را سوسه نمودند . سوسه را سوسه نمودند

دیک آن سر اندر فروردیگان یک دستور گفت است

۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند سوسه را سوسه نمودند ۱۴۷ ۱۴۷ ۱۴۷ سوسه را سوسه نمودند

او گفتن یک دستور این گفت او گفتن شمار کرد

سرت واند ن ادا نارس کد و م. راکا اوسا سیم. کام ۱۱
 این هر دو از سخن آن ده روز فروردیگان که زود به
 دهم ۱۱ ریم سید کرم سیم اید ۱۱ اید ۱۱ اید ۱۱ سید سیم سیم سیم
 رشت به آتش سر باج به کوبید آتش اشم و سیم این
 اید ۱۱ ریم سید سیم اید ۱۱ اید ۱۱ اید ۱۱ اید ۱۱ اید ۱۱
 به سخن گفتن آتش اشم بوی تا فراز او آتش بردن شب
 م. موم کرم سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱ سیم سیم سیم ۱۱
 روز جد تر نیت است که ایون کوبید این بند آواز به
 کوبید ۱۱ ریم سیم سیم ۱۱ سیم ۱۱ کد و م. راکا اوسا
 شب به یزیشن اردافروش برید آن ده روز به فروردیگان
 کد ۱۱ ریم راکا ۱۱ او اید ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱
 آن پنج روز اول نو نابر خشن اهورا مزد تا
 سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱ سیم ۱۱
 مهر تا تا مهر اوشان تا اوشان آن پنج روز
 سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱
 اوزر گاه این مهر تا مهر
 سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱
 اوشان کاه اوشان
 ۱۱ ۱۱ سیم ۱۱ او اید ۱۱ راکا اوسا اید ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱
 گفت است نو نابر به فروردیگان باج جد تر نیت این
 ۱۱ سیم ۱۱ او اید ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱
 به که نو روز که کاه بر سرانید
 سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱
 اوشان از اوشا بر به یا
 سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ سیم ۱۱ اید ۱۱
 سرانید بر به این یزیشن ایون ساخت است که
 ۱۱ ۱۱
 ایون

دند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

بزرگ سینه بشتر حاجب وار برتر

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

کدام است سخن سبار خواندن

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

کدام است سخن سبار خواندن رشتا آوازه

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

نیک صاحب قوم

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

کدام است سخن چهاربار خواندن

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

کدام است سخن بند پادشاه چهاربار خواندن

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

چون بهورزد مراد فرد

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

این اوستا ظاهر آن بود که دوبار خواندن و چهاربار خواندن

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

پادشاه که همه پادشاهان نیکو پادشاهان بود

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

که دوبار گفتن همه که از شاه پادشاهان بود

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

چهاربار گفتن که یا خشنود کوتاردن یا باج گرفتن

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

یا سروش کردن یا سروش درون یا

و سیمند و سدادند و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند . و لایم و سیمند و سدادند .

بهانیت یا نیش یا تدریش یا چهار طرف

سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم
اول گزاشت اشش و نه
سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
پس نه بويد اين ار به فایده تا همه به دین
الله و سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
سخن این بن گزاشت اشش از آن فرار نه بويد که
الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
به کردن سخن به گزاشت یزیشن نه پیش نه پس نه
سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
بويد که دوبار گفتن به گزاشت این همه دوبار گفتن
الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
او او اندر آید تا او سخن گرفتن به اندر آید
سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
اشش همه یزیشن او بويد که باج گرفتن به گزاشت
الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
به که او باج گرفتن او او اندر کرد تا او یزیشن
لله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
نه بويد که زود باج گرفتن این به گزاشت اشش
الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
باج باز گرفتن اشش از آن فرار اوستا همه باز
الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
گفتن که زود فرار باج گرفتن اشش به
الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
باید از من تا که همه فرار رسید که نه پای به
الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله
زندن سخن تر گفت گفت ایستد دستور گفت است
سخن الله

اینه را به آتش می‌زدند و آن را در آتش می‌زدند و آن را در آتش می‌زدند
 سخن به گفتن آتش باج گرفتن آتش او آتش او آتش او
 دوازدهم . سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 ایستادن است که ایرون گوید این به چهره خویش او
 گسترده و آن که در سوخته و آن که در سوخته و آن که در سوخته و آن که در سوخته
 راندن هر آن جایی که فراز رسید آتش باج گرفتن
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 است که ایرون گوید این هر جایی که رسید ایستد
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 آتش باج گرفتن آتش به او آتش ایستد
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 که باج این به آوی آتش زود ایستد که زود باج
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 این به گذشت که داند آتش باج باز گرفتن آتش
 اینه را به آتش می‌زدند و آن را در آتش می‌زدند و آن را در آتش می‌زدند
 باج او آتش ایستادن که نه داند آتش بن
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 گرفتن این همه پرکرد این چه پرکرد که داند آتش
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 باز گرفتن آتش آن فراز آتش همه باز گوید
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 که نه داند آتش پرکرد بن باز گرفتن به این
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 پرکرد آنچه همداستان بود کلام آتش
 سیم . چهارم . پنجم . ششم . هفتم . هشتم . نهم . دهم . یازدهم .
 پرکرد آنچه همداستان بود کلام آتش به سراید نه حکم

بهرام به ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 که او بر او ایون حکم دستور گفت بهت
 سر به بهرام و بهرام و بهرام و بهرام و بهرام و بهرام
 این اوست ظاهر آن بود که زود برسم نه سردار
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 به گذشت یستن آن سر کرد نه حکم تا تا که
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 زود برسم سردار به گذشت ایش به او سر به کردن
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 دستور گفت بهت به هر دو مرد کار گذارد ایستد
 ایش و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 تا او بر سر نه کردن و شپور دستور گفت بهت که
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 هر دو مرد کار گذارد ایش او سر کردن چند نه
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 استواری ظاهر کنند به هر سه ظاهر بود که
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 او سر به کردن نه ظاهر را یا اوشان آن سخن
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 که ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 نه نرم یا آن بی کمان اوشان کمان بند این که
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 چون بود بنی زود برسم به سردار به گذشت بود
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 که راس به این بکمان این بکمان ایش کاه به
 و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام و ایام بهرام
 پاک به کشد دت به شوی بلند او برسم

۵

۱۰

سر بر آید سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 نهادن است از ایوان گوید این است که دست شود

سنگد آید سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 بلند او بر سر نهادن نه شاید از سر پنج بر بر سر

آید سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 گوید دستور گفت است که پاده فراه را که

سنگد سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 راه این به گوید این شاید از سر پنج میان

۱۹ سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 او سخن که از خورشید نه یث از سر او یثتن که

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 یثتن آن سر به کردن از سر سخن سخن که باز

۱۹ سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 او یثتن آید از سر سر سر سر سر سر سر سر سر سر

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر

سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر
 سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر بر سر سر

سر بر سر

دستور حکم کرد در این شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

یشت دراری سفارده به زرش هم درشتی او کردن

بهم در شهر که او را برود که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

که یشت به زور زود این که به این که به

و حکم کرد به شهر که او را برود که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

گفت این که او کار گذاردن روید زور که ز

سرور کرد به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

داد نه دهنش که یشت این که به این که به

و حکم کرد به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

کار گذاردن روید این زرش بلج این درون او یزشن که به

و حکم کرد به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

گفت این نه یشتن هت دستور این

سرور کرد به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

گفت پس گفت بوید که بازای درون به چه

که به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

از یزشن همه او یزشن آن این تر که او کمان

اکم کرد به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

اوست بیکمان هت که بازای درون سر اندر شب

و حکم کرد به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

برید نه شاید دستور او کرد

و حکم کرد به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

نیک زود تنافور که نیک

که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

زود زرش تنافور بر نیجه مرکزبان هت

و حکم کرد به شهر که او را برود به شهر سرمد و آنجا که او را برود

اگر آن تنافور آگاه اگر آن از اوشان

مرايه اسكند ^{اگاه} بوس ^{چند} (سم دله دوت) ^{حکم} بددسم ^{چند} (لایه) ^{فرار شمیه}

بلاسم ^{آن} . کد سکتید ^{بند} لاسید ^{حکم} عاقتید ^{چند} لاس ^{فرار} هادما وادما ^{شمیه} وادما ^{کرد}

اوس ^{اگر} (میری) ^{ایدون} بسم ^{ان} و دوت ^{نه} ایلم ^{تافور} م ساد دله ^{اگاه} وایدسم ^{اگاه} .

سمر ^{اگر} کد ^{ایدون} لید ^{ان} هادما ^{نه} لاس ^{تافور} اسکوید ^{اگاه} بوس ^{اگاه} . وایدسم ^{اگاه}

سایه ^{اگر} . سکتی ^{ایدون} ساید ^{ان} . (سم دله دوت) ^{نه} . ساد ^{تافور} ویدسم ^{اگاه} لاسید ^{اگاه}

• م ساد دله ^{اگر} واید ^{ایدون} . سید ^{ان} . دوت ^{نه} . وایدسم ^{تافور} ساید ^{اگاه} .

مرايه ^{تافور} اسكند ^{زود} کرم ^{نیک} سید ^{بر} وید ^{نیک} دوت ^{نیک} سید ^{نیک} کرم ^{نیک} وایدسم ^{نیک}

(میری) ^{اگر} وید ^{ایدون} . م ساد دله ^{ان} وایدسم ^{نه} . سید ^{تافور} وید ^{اگاه} . سید ^{اگاه} لاس ^{اگاه} ویدسم ^{اگاه}

هادما ^{اگر} مرايه ^{ایدون} اسکوید ^{ان} بوس ^{نه} سید ^{تافور} سید ^{اگاه} . سید ^{اگاه} م ساد دله ^{اگاه} .

سید ^{از او} دله ^{تافور یکان} (سم دله دوت) ^{اگاه} بوس ^{اگاه} . کد ^{اگاه} سید ^{اگاه} لاس ^{اگاه} ویدسم ^{اگاه} .

لاس ^{حکم} هادما ^{فرار شمیه} وادما ^{ان} (میری) ^{ایدون} بسم ^{ان} و دوت ^{نه} ایلم ^{تافور} م ساد دله ^{اگاه} وایدسم ^{اگاه}

وایدسم ^{اگر} . سید ^{ایدون} لاس ^{ان} وید ^{نه} هادما ^{تافور} اسکوید ^{اگاه} . سید ^{اگاه} لاس ^{اگاه} ویدسم ^{اگاه}

بوس ^{اگر} سید ^{ایدون} . وایدسم ^{ان} ساید ^{نه} . (سم دله دوت) ^{تافور یکان} .

• سید ^{اگر} سید ^{ایدون} . وایدسم ^{ان} ساید ^{نه} . (سم دله دوت) ^{تافور یکان} .

• سید ^{اگر} سید ^{ایدون} . وایدسم ^{ان} ساید ^{نه} . (سم دله دوت) ^{تافور یکان} .

سکرده و سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 همه اوست حکم است نه خوب که به خوب گوید
 هکله سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 مرکز از آن پستی از ش دت به پاک او بود
 سکرده و سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 از ش کار و کفر او بود یشتن از آن او پل بود
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 است که ایون گوید این است مرکز از آن او به شیر
 اکبر سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 دزور پس گفت بود یخته که نه توانی
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 نه بود هم به رفت داشتن مرکز که به پستی
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 بود ایستد نه شاید از ش دت به پاک او بود
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 از ش از آن یشتن کن او پر یختن است که ایون گوید
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 این است یشتن به نه بود است که ایون گوید این
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 است یشتن بن نه بود است که ایون گوید است این است
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 یشتن از پیوندی کار و کفر نه بود نیک زود
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده سکرده
 زود از ش نیک بر است همه حکم خاور

[illegible]

سیم که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 که نه نشسته بود مرکز آن نیست نه بود که به نشستن
 به ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱
 بیاور میند و به گفتن نه بود و مرکز آن نه بود
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 روشن گفت است این گرفتار شمر تا به بار به نشستن
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 میند مرکز آن او بود که این سخن یا سخن بود
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 مرکز آن به آن زمان بود که او کرد این نیست به
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 کند کرد یا کردن بیکشته رفتن به بن که سال
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 به پستی بود آتش یشت نو نایر یا کردن
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 آتش تافور رویای به کردن آتش کار کفر
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 پس از آن کرد به رسید آن اندر این خوش
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 بود که به پستی بود رد نیز خراج گذشتن
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 میند که به پستی بود رد که تر رد را به بود
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 مرکز آن که زشت نه بود آتش را گفت بود
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱
 که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱ که در سربو ۱۱۱۱ و ۱۱۱۱

سعدی که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

اوست نه سرای که بنابر نه بنزیر سال دراز

از مراد است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

بخت خافور بود اگر آن یک اندازه سخن

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

فرز شمرید اگر آن یک اندازه سخن فرز شمرید

در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

دستور گفت است باج فرز گرفتن باج این به گفتن

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

دستور گفت است باج فرز گرفتن باز

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

آن خافور ایستد باز از آن اویر

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

خافور ایستد که از آن به کنه بدین

است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

که از آن به کنه بدین این از آن به خافور

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

بود که که بنابر نه یستن این جابر ظاهر از

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

اوست آن بود که او که بنابر پنج نه یستن

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

ایستد آن دستور گفت است باز فرز گیرید

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

سخن این به گوید این به گفت دستور گفت است

و در کتب سعدی است که در کتب سعدی است که در کتب سعدی است

باج به نه گیرید از ش که بنابر نه یستن را خافور

[illegible]

او بن آن بویید که او خوردن نه خورد ایستد

اِنَّ يَكْفُرُ بِهِ سُلَيْمٰنٌ مِنْهُ لَخَبِيْرٌ مُّجِيْمٌ

تاما کہ او خوردن خرید استیثش گفت

فَوَاللهِ اِنَّهُمْ لَشَرٌّ مِّنْ نَّاسٍ لَّا يَفْقَهُوْنَ

ایستد آن نیت این توان کردن نه کند کنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کران کدراشن کنه نه کرد ایستید روشن گفت مهت

وَمِنْهُمْ مَن يَخُصُّهُمْ لَعَنَ وَالْعُتَّارِ ۖ

این آن یوید که پنهان کنایه کنایه گفت گفت استند گفت

کد سراد ماه بایم که کمر احم انصافهم بره بره هم

آن این تر تر که نه نیرند خورد پاک درو

فکر سرانجام به سرانو بخشود و به سرانده بفرستد و به سرانده بفرستد و به سرانده بفرستد

یازید دیگر بهم اندر این که او گفت ارے

[illegible]

کعبه
بوید
ارشی
ریتمین
نه

[illegible]

جاءت لکھنؤ میں نہ پیرشن / آرش خود کو کہ / کھانی / اش / لکھنؤ

فقد تم تصديق كرمشور من قبله

نت ازش رفیقین نه یث بود ازش

فکر سر ایس بر روی ام انجم کوانیس السیوم اسید اذ سید

تشنه زرخش اوی خوردن دستور او این

میرزا محمد باقر خان

گفت که یثرت نه کرد

مستأویں ہضم و ام یومد کہ اتم یحییٰ ہضم و ام یومد

ادرس که او کرد ازشی نه نرم ازشی ازشی نه کنش

ازین

سیدم ایا او کسره انرا م سره سره ایا که کلا فیه و سیدم ایا
یشتن و فراهم کمر هم دایند اندر یشتن
سیدم ایا او سره سیدم ایا که و سیدم ایا او سره سیدم ایا
اوستا به تن این که از آن کم رسید ایستد هم دان
کلا فیه و سیدم ایا سیدم ایا که سیدم ایا سیدم ایا سیدم ایا
زود اندر داشتن که نیز آن گمان کنند نه شاید چون کرد
سیدم . سیدم سیدم سیدم . سیدم ایا فیه سیدم ایا سیدم
که فرزند برد است که دین نیز گوید که
سیدم سیدم سیدم سیدم . ایا اکرام سیدم سیدم ایا کلا
یکمان یک فراز سازید به روید یک دیگر بلند
انرا سیدم سیدم سیدم سیدم ایا سیدم سیدم فیه کلا
کنید نه شاید است به خواهش اندر نه
سیدم سیدم سیدم سیدم ایا واند فک سیدم سیدم سیدم ایا
ایستد آزاد مرد گفت به هر یشتن این جد از او
کام ایا سیدم سیدم ایا سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم
زود مرد این یکمان او آواید که همه گمان یشتن
ایا سیدم اکرام کلا سیدم ایا سیدم اکرام سیدم کلا
او پیل روید نه کردن آن او پیل روید یا نه
سیدم کلا سیدم . سیدم سیدم سیدم ایا سیدم سیدم سیدم
همه نه روشن دستور گفت است به گزارد یشت اول
سیدم او سیدم سیدم سیدم سیدم سیدم ایا سیدم او
خیزن تو داور کردن پس که گمان به بوید تو
ایا سیدم کلا سیدم سیدم سیدم ایا سیدم سیدم سیدم
تادیر شاید سه روز سه روزه زیاده اوست ده
سیدم . سیدم ایا سیدم ایا سیدم ایا کلا سیدم سیدم
است است که ایون گوید این از بن سه روز کردن نه شاید
سیدم

سپه سالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار
پس که اردافروش کند نه شاید دستور گفت که

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

اهورزرد رابومند خرمند کوید

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

نه شاید مادخت اول خنرم رتور بریرتو کردن سخن به

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

همه خنرم شاید یشتن به به رتوبریزد است

۵ سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

که ایون کوید این است هر تیر اول نیرد ایش خنرم

او ایون سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

نر ناور کردن آزاد مرد گفت است مرد که دین او نیرد

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

یشت دوازده بهایش رتوبریزد به یشتن

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

دین خوب تر برید کوشند به همه یشتن خراج

او سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

یشتن نر ناور کمان یشت به است که یادخت

۱۰ سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

اول برید است رفیق تیر اول کوید سروش

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

درون به همه یشتن خراج

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

درون به آن خراج

سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار سپهسالار

کینار پنج اول ده یشتن به پنج

[illegible]

هموارند و هم سرد و او را که بوسه دهد سرد او گردد
 سرش ریش این به فروزدیکان است این نو ماه
 و اند هم سرد سر را که بوسه دهد و او را که بوسه دهد سرد او گردد
 هر ماه سه بار خورشید هر روز سه بار ریش پذیرفت
 که بوسه دهد و بوسه دهد که بوسه دهد و او را که بوسه دهد
 از اوستا ظاهر که این اوستا نیست به
 فواید او هم این سرد که در نیم نیم که بوسه دهد و او را که بوسه دهد
 ایستد و دیگر نه روشن است که ایستد گوید است
 هموار و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 ایستد بویید چون که بوسه دهد هر روز سه بار
 سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 ایستد است که هر بار این گوید است
 که بوسه دهد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 که ایستد گوید این است برسم استواران ستودن
 از سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 دمن استواران دادن که به دید این دستور
 که بوسه دهد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 ستودن داد ده گفت است به برسم
 از سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 کرد ایستد است که
 که بوسه دهد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 که اوستا یک یا سخن رفت یک یا
 که بوسه دهد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 سخن که اوستا یک یا سخن رفت
 که بوسه دهد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 رفت بینه به کذاشت یا یک کرده به

چهارم سره مهر و مهر لو کس اسرار و ادا مهر و مهر و مهر
 گوید این این نیزش تو را کنم تا او چهار حصه اوست
 واد این مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 هر پنج این به پیش و پس به گذارید دستور گفت
 سهام ، واد مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 بت هر یک این فرمان چاکب این دستور
 مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 گفت بت یکبارگی زیاده نیت یعنی سه فرمان چاکب این او
 مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 چهار حصه رسید اردوش پای گیرید به فرمان چاکب همدادستان
 مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 بود بت که نیت سه حصه خور نیمه باز بت
 مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 که اندر سال بسیار کدشت زیاده نیت یعنی داد این
 مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 سال دیگر اوست کرده درازیر یا دیگر اوست
 مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 که درازی به کدشت تفاور این که اندر
 کد مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 آن سال بسیار به کدشت زیاده نیت یعنی تفاور
 مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 ارزش اردوش و خور و باز و یات و تفاور اندر همی بالان
 واد مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 به گذارشن یستن باز گرفتن هر دو کز او
 مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر و مهر
 برید بت که بدون گوید این بت آن نه که او

اسرار
 کند

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

آن پر این نیک اوست سرایین

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

از آن به او آن این نیک اوست سرایین

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

جد آن کن نه گذشت برید که چند نیم

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

که اوست نه سرایین که ایدو ان کنکار

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

چند که پر نیم سال اوست نه سرایین برید

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

همه ایدو کنکار پیش یا نیم که پس

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

یا اوست نه سرایین که ایدو ان کنکار

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

سال خود نه برید پس کن نه گذشت

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

بریدشتن یا پس خود نه برید پس کن نه گذشت

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

نیزید جد تاخورد بوند این از اوست ظاهر

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

که در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

آن برید که اوست این اول خود نه برید آن

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

پس سرایین که در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

هم این کن نه برید پس کن نه گذشت

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

سرایین سرایین که در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

برید این که اول و از خود نه برید سرایین

مهم بود. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال. در این سال.

سده سده را که در سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 کن نه کنایه یشتن یا این دیگر خود نه
 فکس سده که سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 یزید آن این اول کن نه کنایه یشتن تنافور
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 این بود یک یارگی کنایه نه یشتن چه جد کنایه
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 کنایه یک یارگی چه هم کنایه نیم تنافور پای
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 هت که ایون گوید هت چه یشت
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 پیر که اوشت سراید نیم سال
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 که اوشت نه یزید کنایه نیم سال آن بر
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 این نیک جد که از آن چه اویر این نیک
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 جد اردوش یا ستر یا ستر
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 که خور اردوش یا ستر
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 ستر یا خور آن هت خوش
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 بر بردن خور اویر هت خوش
 سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 بر بردن یخته کنه از آن کنه یا

میرزا و سید کریم • ہمارے دین، ہمارا کام ہے۔ ہمارے دین، ہمارا کام ہے۔ ہمارے دین، ہمارا کام ہے۔
ارزش کار نیت نہ کہنے کا پس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

کنز کار پس یعنی نہ گناہ کہ اوشان آن این سراپد

کد اث سران و مسعود و سکه کد اث عات لکود بر صلا ارم

آن تا اند میانہ جند نب جد تر نیست

[illegible]

ہت نشن ہم ان خوبتر کہ ایون فراز ایستد

مع وصدق - كرم الله وجهه - رحمه الله عليه

اندر کاد سر به شاید کردن از او که قرار

فوالله انهم لم يفرقوا بيني وبينهم ولم يفرقوا بيني وبينهم ولم يفرقوا بيني وبينهم

ایستید که دانید بچه من ایرش از کاه بلند توان

[illegible]

کفتن فراز جراح ایستد کر بلند جراح

[illegible]

اهمیت سرچینت طرف کوئید این همت حمایت کوئید ان

بسم الله الرحمن الرحيم

سر منظم نہ ظاہر ہم کو فراز الیتید نہ شاید

سوم هرا سوم ۱۱۱۱ و سوسوم سوم ۱۱۱۱ که سرت سرت سرت

ہمت کہ ایرون کوید نہ شاید ہمت ایچہ ان این فوہتر

سفر ۱۵ سفر ۱۶ سفر ۱۷ سفر ۱۸ سفر ۱۹ سفر ۲۰

ہمت کہ ابدون فراز ایتید ہمت کہ ابدون کوید

فلسفه و ادب - مرآت و انوار - نظم و نثر - اخبار و

فراہم فرما دے ہر گز نہ تو ان خرید کر اور انہیں گنند

۱۴ کد نهم اام لسم لسم نهم نهم نهم
 چتر از ان رسید رانید نه شاید ارزش گاه
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 پیش او او اندر آید که او فرا هم خوردن ارزش
 ۱۵ لسم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 او را زن ارزش کانی کوزرد بوی که کرسفند
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 نشت ارزش گاه پیش او او اندر آید کرسفند
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 که نه کشت نه کن که کشت زور او دادن
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 که نشت زور ارزش گاه او او اندر آید آزاد
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 مرد گفت بت که به هم هر چهار بار داند
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 ارزش زور او دادن که یک بار یا دو بار داند
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 نیر به که هیچ بار نه خورید زور دادن
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 که سرش درون خورد که یک بار یا دو بار داند
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 نیر به این بن از سرش درون ارزش گاه پیش او او
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 اندر آید دست از برسم بخت داشتن ارزش پنج به
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 کفن سازش هم به کار شاید به فرا هم به
 نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم

مکرر است و بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 یستن که اندر او کار نه کرد برسم دیگر یستن
 و مکرر است و بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 نیز بهوم دیگر کردن بر برسم چه گاه است
 نواخواه است و بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 ایستد فرا بهوم چه گاه کرد ایستد آن یک
 مکرر است و بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 یا شاید چه رفیقین اول است سر گزید آنچه
 ۵ گسترده است و بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 نه شاید که ساخت ایستد آتش که خواهد
 و اما بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 کردن آتش باز آتش یستن کردن
 بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 که ساخت ایستد آتش که خواهد کرد آتش
 که بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 آتش دیگر بنید است که ایرون
 ۱۰ گزراژ است و بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 گوید است این آنچه که بنید آتش نه اندر بلند
 بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 شود نه شاید برسم چه گاه
 بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 آتش است که چه یستن گوید هرگز گفت
 بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 چه داوستان بر این که برسم آن جای که او بنید
 که بهر حال در این امر هیچ مانع نیست
 یا آید کردن تا بر این چه داوستانی یستن برسم

سره راند او کس به د ده ۱۱۰ . سره به سره راند ده
خوب به دیدن زرش به
همه داند سره . سره او کس به که هم او ۱۱۰ .
اورورام به اورورام اندر انگندن به
سره داند سره . که سره راند سره به سره او
آن اسم بر این تاک فرار او
همه داند سره او کس به که هم او ۱۱۰ .
آتش بردن باج گرفت کار نیت این به
۱۱۰ او کس به که سره داند سره او ۱۱۰ .
او کس به که آن چار چون صاحب مراد نو
۱ سره سره سره او کس به که سره او ۱۱۰ .
و نو شناختن دادن نیرنگ دار ده گفت ست
سره او کس به که سره او ۱۱۰ .
شناختن نه نیرنگ به آن به
سره او کس به که سره او ۱۱۰ .
یک پاک به این اندر کردن به هم بر
سره او کس به که سره او ۱۱۰ .
بر هم با گردنیش به آن چار
سره او کس به که سره او ۱۱۰ .
بنو نور به کس به که سره او ۱۱۰ .
۱۱۰ . که سره او کس به که سره او ۱۱۰ .
صاحب به آن دو
همه سره سره او کس به که سره او ۱۱۰ .
میان این کاه او این کاه پاک اندر کردن
راند او کس به که سره او ۱۱۰ .
به گردنیش این کاه به آن یک آخر به
۱۱۰ .

• کتک کتک • نرسد • راند ابروی او • نرسد •
بگرفت

نرسد نرسد • نرسد • راند ابروی او • نرسد •
که فراهم کرد

لحظه نرسد مرسو و سحر نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
برسم این تاک مرد یا پاک این اندر افتید

نرسد نرسد نرسد نرسد راند ابروی او • نرسد •
این شاید که نه پاک به بود به برسم این

وژد است که نرسد نرسد نرسد وژد وژد نرسد وژد
بیار بار یا کردن که او نه یک نه

وژد وژد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
که که خانه بقران یا خانه آتش و خانه بقران

نرسد نرسد نرسد وژد وژد نرسد نرسد نرسد
همه شاید هست که ایون گوید این هست خانه بقران

نرسد نرسد نرسد نرسد وژد وژد نرسد وژد
خانه آتش نه شاید از بن روز بند چیز او

نرسد نرسد نرسد نرسد وژد وژد نرسد وژد
آواید برسدان پاک نه دانیم دیگر

وژد وژد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
په کاه خویش رسید نشاید داد و گفت

نرسد نرسد نرسد نرسد وژد وژد نرسد وژد
هست که فراهم کرد دین آن به آن چار چون

نرسد وژد وژد • نرسد وژد وژد نرسد وژد وژد
صاحب مراد پاک آن جابر آواید داد و

نرسد نرسد راند ابروی او • نرسد •
گفت این به دیدن به آن

۱۲۵۴۱۲ کد ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 کوهستان آن جای آواید که اندر کشید و به کشیدن زود
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 که اندر او یزیشن آید از طرف راست به کاه
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 آتروختن به استادن ازش در او آتش برسم
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 طرف کردن
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 کاهی داید به خانه بهتران
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 پیر بهر فرد خنود
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 که ایرون کوید این همه آتش بهر فرد
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 پیر آتش بهر فرد خنود
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 واما این ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 کرد باج دارید باج از اویر گرفتن که نه این باج
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 که از خویش کند بهتران است آزاد مرد
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 گفت بهت هر یزیشن این آن خوبر که راسپ
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 یکمان باج فرزند گیرید کثیر آتش کاه
 ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲ ۱۲۵۴۱۲
 استادی کنیز

اسمرا واند هرا ی کد هس و سکه ده هرا اسمرا واند
کنند هر که اندر آن نیشن بانک خواهد کرد باج

هرا اسمرا واند هس واند اسمرا واند هس واند هس
از او گیرند ازش باج فراز گیرند ازش طرف

هرا اسمرا واند هس واند هس واند هس واند هس
فرهتیار رفتن ازش آتش از سه برسم اندر

اسمرا واند هس واند هس واند هس واند هس
کنند ازش پ سه

هس واند اسمرا واند اسمرا واند اسمرا واند اسمرا
پاک چه کردن اندر بخشیدن نه نینک از کوید چه

س هرا واند هس واند هس واند هس واند هس
چهار کوید آتش گاه کل شاید

کد هرا واند هس واند هس واند هس واند هس
آن چه پاک بوید همت که ایون کوید همت

افکد هس واند هس واند هس واند هس واند هس
نینک این پس گفت بوید که نتر شاید

هس واند هس واند هس واند هس واند هس
که سر چهار ایستد و شاید که او گاه

س واند هس واند هس واند هس واند هس
این اندر سر و سر ایستد همت از

راند هس واند هس واند هس واند هس
به نیشن سر همت که ایون کوید

س واند هس واند هس واند هس واند هس
همت چه یک فراز کردن نیشن سر

اسمرا واند هس واند هس واند هس واند هس
کردن تا سرش درون خورید که نه پاک به

[illegible]

[illegible]

سرند سهند (اند) کلاوات (ه) سهند و سکا و سحکم (ه) (ا) سحکم (یک)
 این همه به کوبید به هم کار شاید به که اگر آن یک
 ددی (س) سحکم (ه) (ه) (ه) سحکم (ه) (ه) کرسکو سحکم (ه) (ه) (ه)
 تر فراهم به زور بردن ارزش
 (ا) سحکم (ه) (ه) (ه) کرسکو سحکم (ه) (ه) (ه) سحکم (ه)
 که آن یک زور گفتن هت که ایدون
 کلاوات سرند سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 کوبید این که اندر راه به کوبید نه شاید زور که او
 مرسوا و مرسوا سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 خوب بت ایستد پس سر داور خوب
 (اند) سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 ارزش دت به بن برسم فراز داشتن فریه تبار
 سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 فراهم بلند دت نهادن پیش بهم
 سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 به گفتن طرف این یا خوردن
 سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 بار دیگر از ان یا نیم این یا خوردن
 سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 باری سبک بهم یا خوردن که چهار بار خرید
 سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 اش گفت برید که یک بار یا دو بار خرید
 سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 به کرسکو سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 به سچ اوشتا نه کوبید یا آتش این
 سحکم (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه) (ه)
 اوشت حنن این به کوبید یا زود دت نه به

دیکه ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن اول اندر این گره

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

۱۱۱ سر د سداک سر سیرج . ۱۱۱ سر د سداک سر سیرج .
 چ کشتن آرش پس تا او

[illegible]

[illegible]

باز کردین : رات کوید سخن
• سید و محسن علی اطا • ۱۲ مرداد • ۱۳۵۷ • ۱۱ •

این اندر او اوکندن چ
 کتابچه سید ددی ۱۰۰ ساله ۱۴۰۴ • راند الد کرسکو سید راس

هست نور داشتن
۱۵۱ کد مس و سبزی سبز و خرد و دانه ۱۵۱ مس و سبزی سبز و خرد و دانه ۱۵۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ .

اول : درین باب
سند و خبر : اول : سند حسن است .

سید در آمد. سید احمد دم ده. مود در ده ده. و سید در آمد. و سید در آمد.

کسکند سرمد از عجم ۱۴ محرم سرو سر سرو ۱۱۱ الا کاسکو
 غند این کرده از رات یک یک یک یک زور

[illegible]

وعد کر کو کسریک و مسعود و محمد ابراهیم
آن زور باز شاید داشت باز داشتن کرد

عبد اکبر کسکوناسر پورہ - سید محمد علی شاہ - حکیم ابوالحسن عظیم
اشاد رائدن زرخ نہ پاک او بر برداشت کر

سیدو کاسکو سوسوسو رائد مسوا دم ۱۶ ۱۶ کو راور لکھن
برہ زور نہ پاک بویہ

شاید بخندن باز بخندن

نہ
تھیں
بار

سید مراد که در این شهر هزاران مرد و ...
 هر آید که این نه روشن که گوید این از ...
 و در ... و ... و ... و ... و ...

این زور ...
 و ... و ... و ... و ... و ...
 بر ... زور ...

و در ...
 و ... و ... و ... و ... و ...
 و ... و ... و ... و ... و ...

سید مراد و ...
 این تار کم ...
 و ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...
 که او و ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...
 و ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...
 از ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...
 و ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...
 از ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...
 و ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...

سندسرا که نسیم سرورم بهم که فلان که نسیم ۱۱
کسان نه شاید یا این که آن درون نه یزد
کمرسد سندسرا که نسیم سراج بهم سرورم که فلان
زوتی کسان نه شاید پس که بیکان از آن درون
ایستادند سرورم ایستادند سندسرا بهم سرورم ایستادند
یاج گیرند خوردن خرید و شاید که فراهم خرید
۱۲ که نسیم سرورم نسیم سرورم وای که نسیم نسیم
چیز از آن یزشت رسید سر کردن نه شاید ازش
ایستاد ایستاد ۱۳ که نسیم سرورم سرورم نسیم
یاج او گرفتن چه به این استوان بود بود که
۱۴ نسیم سرورم ایستادند نسیم سرورم نسیم سرورم
بکان یشت یزد تا سرور یشت یزنگ هم بن ایون بود
۱۵ نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم
چون و سپرد به سرور یشت آن پس ازش هر
۱۶ نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم
به بن یاج فراز کیرید به سر به گرفتن به آن
۱۷ نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم
که او که یشت گفت اش از یشت گفت بود چه او
۱۸ که نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم
از آن نه گفتن یشت که ایون کوید این آنچه او گفتن
۱۹ نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم
چه او از یشت گفت بود به شستن یزد
۲۰ که نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم
آن که خنوس از آن جای جد سرور یشت او شان هر
۲۱ نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم نسیم سرورم
یزشت بن یشت شاید گفتن که روز آن جای روز
۱۴۰

۴
درو
نور
اصول
نور

۵

۱۰

[illegible]

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

آب پور فرد داد نو صاحبان

سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

صاحب خنود یشن یشن خنود سوپور تا زرش باج گرفتن

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

صاحبان صاحب ده

سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

یشن یشن یشن یشن یشن یشن

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

یشن یار یشن یشن یشن یشن

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

آب اندر کردن اشوان

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

پاک بند این اندر کردن

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

داشتن برزور اندر راه این

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

اوتش سراید آن جابر که

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

و یخچ. سر مستقیمند و سر مستقیمند و سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند. سر مستقیمند.

دیگر باج گرفتن سردار برزور او گرفتن

سهم را انداخته اند سهم س قسط هفت را انداخته اند سهم
که به برید تا که سه کام آب به روید هم
سهم به سهم را انداخته اند سهم به سهم . که سهم به سهم
که نه پاک به برید زرش
۱۰ که سهم را سهم س س سهم را انداخته اند سهم
پاک گفتن که از سه کام آب به روید زرش به
از سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
باز گرفتن دستور گفت که چیز
۲۰ که سهم را سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
این به زور آب اندر روید شاید که او سست
نواخته اند سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
ایستد زرش اندر نه شاید است که بدون کرد این
را انداخته اند سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
به که او پس اندر سوختد تا هم شاید آب رده
سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
شاید خنجر چیز نه شاید یک بهج اند به یک
سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
بند سینه شاید یک بند سینه بهج اند
که سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
با خنجر شاید که سینه ایستد شب
۳۰ سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
او او اندر لید نه شاید است که آید کرد این
سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
است تا کرده به روید که او هم شاید به
که سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
شب که سینه ایستد به
اما او سست
او کار

۵

۱۰

[illegible]

هفت مردم سره آمدند که در میان آنجا آمدند و سره آمدند
دستور گفت هست این نه شاید
سره آمدند که در آنجا آمدند و سره آمدند
آن که زیاده
و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
فرایم کردن تا چه همه کار شاید که او
الک و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
درس اندر گذارید که او ایستد نشاید
۱۴ و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
که میزه ایستد نه شاید دستور گفت
سره آمدند که در میان آنجا آمدند و سره آمدند
این آن شاید از پاک آید ایستد آن
و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
شاید از نه پاک آنچه آن خود شاید تا
و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
نه پاک به برید این چون زمان من زمانم این چیز
سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
این به یار بر رسیدن شکند این بنه او آب
۱۵ و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
اندر به پاک برید یا نه هم نه روشن به
و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
ظاهر تا مرد بود چه مرد بود
و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
گفت آب به که یار اند یا کرده
۱۶ و سره آمدند و سره آمدند و سره آمدند
تا که به روید این پاک دست که دیکت
قوتند

[illegible]

۳۶۴۴ هر فعل که در ماضی است و در ماضی است و در ماضی است
 است اگر آن آتش کند به نیر

۳۶۴۵ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۴۶ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۴۷ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۴۸ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۴۹ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۵۰ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۵۱ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۵۲ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۵۳ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۵۴ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۵۵ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۳۶۵۶ او کند آتش نه کردن است که ایرون

۱۰۰ سر سوسوسه لید سوسوسه اید سر سوسوسه سیه اید
 بر خوشنخه را ایدون اوقیند کر
 ۱۰۱ سر اید سوسوسه سیه سوسوسه سیه سوسوسه
 خانه زیاده یاد فرزند شمردن اوشان
 ۱۰۲ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه لید
 فرزند شمردن اوشان کیننه شان از کینبار نه
 ۱۰۳ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 پیرید بوبید از شان او بن اوشان
 ۱۰۴ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 رد خواندن رد خواندن آفرید
 ۱۰۵ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 اوشان پد خواندن را کینبار نه یشتن
 ۱۰۶ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 را از شان رد خواندن آفرید ننه شان پاده فراه
 ۱۰۷ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 او کریشان کرام کوش ردک
 ۱۰۸ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 کرام کوش ردک کینبار بوبید کر
 ۱۰۹ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 اوشان خوشنخه کر سیه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 ۱۱۰ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 بچ اوشان خوشنخه بر مینر اوشان
 ۱۱۱ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 از نمایرکان پیشیدکان پیشیدکان اوشان بچ
 ۱۱۲ سر سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 پیر یافتن کر سیه سوسوسه سوسوسه سوسوسه
 سوسوسه

سکون هم اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

۱۶ سر د ۱۶ اسرار من بس بوسه ددند و (سرمه دگر دینت) . سر د ۱۶

راند سرانژ کزو ویک لکم هراوژ سرب سزو ریک
 خورد کار نیت کوید این یک بار
 مقمرا ل سرب رها ه سیکل سیم سزاوژ اژ راند انصرا
 ستور این پ از اشو داد دهید تا به خرم
 انصرا انا ویک لکم سیم هراوژ سرب مقمرا ل سزو
 خوردن کار نیت که کوید این یک
 ه سزاوژ راند انصراوژ سزاوژ راند سزاوژ سیم
 روز دهید به خورد یا به دهید که اندر
 کد ه راند انصراوژ سزاوژ راند سزاوژ انا سیم
 آن روز به خورد یا به دهید زیاده همه
 لکریک سیم انا سیم ه سیم هراوژ سرب سیم سزاوژ
 باز رسید هت که ایدون کوید این که دهید
 اژ سیم لکریک سیم انا سیم هراوژ سیم سزاوژ
 تا همه باز رسید
 انا سیم راند سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 نه هت حکم نه بیمار
 هراوژ سیم سیم لکریک لکریک سیم لکریک
 که آن ریت که زخم اینچنین نه آن
 انا سیم هراوژ سیم هراوژ سیم هراوژ سیم
 تا توان نه حکم
 سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 نه بیمار نه ریت نه تا توان به
 سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 حکم نه بیمار نه ریت نه تا توان نه رستاد
 سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم
 هم نین او مردن همه نیک رویت ایست حکم هت
 سیم سیم

سهم وید لکسو سید سه مهر و سسکو لکم و لکم

که در زخم این نه اندازه پهلوی نیست فریب

از کرد مهر و سسکو از ده و سسکو و سسکو سهم

به زور آتش تا به مهر کار شاید که

لکم سید سه سسکو سهم و اکسکو از ده مهر و سهم لکم

زخم این نه پهلوی ایرون و تاتوان چه با دار را

لکم مهر و سسکو او و سسکو اکسکو مهر و سسکو لکم

نه خراج کشتن تاتوانی اندازه این که نه

او و سسکو مهر و سسکو لکم و سسکو از ده لکم

کشت گفت ازش پیه بریرن به به

لکم لکم و سسکو از ده لکم مهر و سسکو او و سسکو

مهر و پیدر تا او نه خراج کشت چه

سهم او و سسکو سهم مهر و سسکو لکم و سهم

او و سسکو کشت یک زود گمانی یت چه

کرسکو مهر و سسکو از ده سهم مهر و سهم لکم

زور آتش او نه شاید یک چه دو یا دو به

مهر و کسکو از ده او و سهم او و کسکو سهم لکم و سهم

یک نه یا ماه نه هت که هستان

سید و سسکو سهم لکم و کسکو کرسکو مهر و سسکو لکم

این نه پیه نه زور آتش آن نه

سهم مهر و سهم کسکو مهر و سهم او و سهم لکم و سهم

شاید این پیه زود گمانی کند یا نه هم نه

لکم سهم سهم او و سهم لکم و سهم لکم و سهم

روشن که هت ایشید چیز از آن رسید

او و سسکو لکم سهم لکم و سهم لکم و سهم لکم

کشت نه شاید از آن فراز او و سسکو

بهر او سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 گذاشتن زود کن نیت کرد او زخم اینچنین
 که بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 نه شاید کرد او بر سر نیک رویت ایستد
 بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 شاید کرد او سویی نه شاید نه ریخت
 بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 شاید کرد سن نه شاید کرد کرد نه شاید
 بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 کرد نه شاید دستور گفت این کرد چشم او
 سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 چپ نه شاید گرفتن دروغ بن حکم
 دست بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 شیر نه بخت بخت نه بخت
 بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 حکم شیر و آنچه بخت آن نه بخت آن از آن
 بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 فریب بچه آن از آن ناتوان حکم نه بخت
 بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 بخت نه بخت نه بخت نه بخت
 بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 حکم نه بخت آن نه بخت آن از آن فریب کوفتد نه
 بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد بهر سر کرد
 از آن ناتوان این نیت نه کشتن تا کرد کشت
 آنچه

۵

۱۰

کج د نسمم ه (سم د لادیت و د سوع ا د سمد وای د سمد)

نم سسمم سم د سمد (م د م) سمد سسمم سم د سمد سمد سمد

د سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد سمد

نرسو له هملسو . له سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
جایر ظاهر زور دستر

نرسو له هملسو . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
گفت این چه کفبار روغن کاد ده

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
کرسفند آن زیاده

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
کشت کمی را دیگر هر نیز سرده آب آن

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
ده است که ایدون کوید این است نه نیز کفبار

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
آن ده که سرده نه

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
خوک و ماده خانه نه روپاه را چه سرده

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
را یا اگر جد تر نه استاد نینے آن مر خر

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
خوک و ماده خانه نه نینے کاد کوپی آن برید

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
که هر دو مرد سرده رات تا که او سرده نه

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
آن ده روغن هم چشمی آن ده خوبتر

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
که او ازش زور خورید

سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه ادد سدراسه . سدراسه
زیاده آن زیاده روغن برید جد از روغن

کما هو له ان الله اعلم اعم من ان الله اعلم
 يا فرار کند و چاشنی از بوم درون کیند
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
 نه شاید که او چیز این با فرار نهید
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
 خنونی این با فرار کند چاشنی از بوم درون
 الحمد لله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحمن الرحيم
 کیند بیدون بید چون که او چیز این نه یث
 الحمد لله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحمن الرحيم
 بید بید زش چاشنی از آن پیش کرد
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحمن الرحيم
 بسته گرفتن سر حکم چرم
 الحمد لله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحمن الرحيم
 جابر تن
 الحمد لله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحمن الرحيم
 طرف
 الحمد لله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحمن الرحيم
 این بخن که به خوارتر و آرات آن شاید نرم
 الحمد لله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحمن الرحيم
 نه نه نرم نه نه توان نه نه توان
 الحمد لله الرحمن الرحيم الحمد لله الرحمن الرحيم
 آن نرم مرد از آن نرم مرد از آن نرم مرد از آن

اگر سبب بود فکرم و کلام ۱۶ کد ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
تا آن که شتر فرمان چاک از آن شاید که آتش
بود کرد ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
آتش زور خورد ایستد درس از آن شاید
۱۶ کرد ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
پ زور آتش کشت ایستد ده هزار از آن
و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
شاید پ یستن کشتن ایستد دستور
سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
بن پای خوارتر گفت پن گفت بود آلات
سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
که نیز زخم پ کار روید ایستد شاید و سبب ۱۶
۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
کاو شاید از آب شاید از آن جابر ظاهر
و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
کار یا آب یا درس بنه روی جبر
سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
این شاید آزار نه نیز که کشت یستن آتش
۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
پ دیون که او چیز این بر آتش آتش
و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
کردن که پ کشت پ بریدن پ شستن
الود و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
سوی بسته شاید افزاسته شاید که اول او
سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶ و سبب ۱۶
بستید پس شوید شاید نه شاید که بخت آتش

پاک

[illegible]

[illegible]

مردم در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

از او شنیدم که این طرف فرزند سخن نیز فرزند گوید
 و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند و در دسترسند

فکرسرازم اما سراسر واهو واهو سراسر اما کد
 یستن او بوید کرفه از این کهنار آن
 سراسر استرین سراسر واهو واهو سراسر واهو
 کهنار کند یکبار یکبار بوید هر یک یک
 اما سراسر سراسر سراسر سراسر سراسر سراسر اما
 او بوید است که ایون کوید این که نیز یک او
 سراسر سراسر سراسر سراسر سراسر سراسر
 خنیه این به کند نیز او بوید کهنار
 سراسر واهو که سراسر واهو سراسر واهو که
 یشت کرفه نه یشت کناه ساختن کرفه نه ساخت
 واهو واهو واهو که واهو واهو واهو واهو
 کناه شنیدن کرفه نه شنیدن کناه یستن
 سراسر سراسر سراسر سراسر سراسر سراسر
 هزار میشن کرفه نه یشت
 سراسر سراسر سراسر سراسر سراسر سراسر
 ساخت هزار میشن نه ساخت
 سراسر واهو که واهو واهو واهو که
 خوردن نه خوردن کناه کرفه نه
 واهو واهو که سراسر واهو واهو واهو
 کرد بستید آنچه خوارتر و نه بوید حکم پیش
 سراسر واهو واهو واهو واهو واهو واهو
 سراسر کناه وکرفه دیگر پرینر شاید کردن
 کدیم واهو سراسر واهو سراسر واهو واهو واهو
 آنچه پرینر آرای خوارتر خراج به همدادستان
 واهو واهو سراسر سراسر سراسر سراسر واهو
 کردن خراج است که ایون کوید است

سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 خرابتر نه خراج خوارتر بهادرستان
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 خراج اندر رسيد که چار مرد به ده رشت
 سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 اين نه په کنه به کينه بر که اندر آن ملک
 کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 خراج به که بر بشنود ارشان
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 بهت چار بر که از آن رشت
 کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 زيان اش زيان گذاردن کدام از مازيشان
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 ميزد پيوند از که به ميز
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 پيوند بنه چون بويد کوش شايه خوردن
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 که شوگر که يا بزند که يا هم
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 پيوند آن شوگر سرب که بزند
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 که به نيزک سرش فرزند نهيد يا او هم پيوند
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 بنه اندر او جامه کينه مرگ يا فرزند نيزش روشن
 ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره سرسلار کد ره ره
 يا فر همبرشن رقتن که هم

سرد سپهر ارم سپه سرو مراد ۱۹ فکر سراغ . کیم سپه . واسد .
 این رسید بنج یک دیگر او نیرم ک یا
 سپه سپه . سار دج سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 او شان دیگر دار دید

الهم سپه کسب الهم کسب ۱۱۱ سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 او شان دیگر او دیگر چه کهنار دید این از
 سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 او شان ظاهر درون سرورش که حد آذو سبایت رتجو ویرزد

سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 رش درون سرورش به یزشن زو مان زو مان به

سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 یزشن که نیز راسپه نیز نیز شاید زود آن سراب

کد ساد . سارکسرا عسرا ۱۱۱ گد اگ راسپه سپه سپه سپه سپه سپه
 آن هند خوردن چون که او فراهم رسید او شان

سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 راسپه او آن هند خوردن بنج که شان کار اندر

فکر سراغ راسپه املا ارم سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 یشتن به پیدارمانند از شان به سر به گفتن آفرین

سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 این هند چیز را گفتن و دادن سرورش نو ناور رتجو ویرزد

سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 خانه دمان و خانه آشن فروردی گهان سرورش

سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 درون سرورش

سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه سپه
 چه کار دارید خشنم سرورش رتجو

لا دد سپه سپه

۱۵۱۱ هجری قمری و ۱۸۹۴ میلادی
پنج خانہ و خانہ آتش

پہ خانہ ومان و خانہ آتش

سید احمد رضا خان . ۱۶۵۹ - ۱۷۰۸ .
چکوه داربد خنجر

خستونم داريد ۵۵ ۴

و سه عدد سه . و استوی در دهه . سه ادم یک دست ده اند . و سه عدد ده ده
نکته ده آفرین کاتب دانند

نیک ۵۰ آخرین کالیب داند بر

هستند. که ساسان را در مس. و یا. ب. ه. ن و سو و ا م و ی و د
خوردن نیش خیزد شهور دو کانه کردن ارزش

خستودا نیش نیاش خستود مشهور دو مکانه کردن ورزش

همه سینه سرود . اینها سرافراز . زرش . آفرینگان .

آن این خانه زرش آفرینگان به

سر آن ده روز پر فروردیگان . کد آن پنج اول . شمع

سر آن ده روز پہ خیر و دیگان آن پنج اول

۶۴- ولایت س . لایحه دینارستان . ۱۳۵۶ - سیرت و سیرت احمد
چاه دارید

دارید

۱۳۱۶ هـ • مسجد (مسجد) - مسجد
 خندان
 ۱۳۱۷ هـ • مسجد (مسجد) - مسجد
 خندان
 ۱۳۱۸ هـ • مسجد (مسجد) - مسجد
 خندان

حشمتی پورمرد اشوان سکرده

(۵) سید بابا حسین . سید دین محمد . سید
کر دیس بقیع خانہ و شہر رسد زرش رفته

ک دیس بھنے خانہ و شہر رسید زرش افرنیم

سند. ۱۱۱ که در کتب قدیم
در روز اندر کام

سر آن پنج روز اندر گاه این

سنة ١٢٤٥ - ولادة ج. س. - في سنة ١٢٤٥ - ولادة ج. س. -

١٠٩٥

[illegible]

خترمن پور رند کاتوا

سردیہ اٹل لکھنؤ سدا جگہ۔ آں

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کد و مرسولند و سر و سحر سحرهات زان حکم ارم نراک و مرسو
ان برکس احوی استمند به برید درد
سحر سحرهات و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
که ظاهر دستور که دکان دوز همرد پیش که او
سحر سحرهات و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
چیز کهنار اندر داشتن جد از حکم
له و رند و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
رد پیش سردار به هم خراج شدن که او
سحر ارم نراک و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
سید بود که دوز آتش خواهد سر بود
سحر ارم نراک و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
که دستور که مرد همردین خورد هم
سحر ارم نراک و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
اوشان شیه زور برید پخت
رند و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
که دو مرد به است هم
سحر ارم نراک و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
هم نیز هم ظاهر هم آن اوشان شوکر
کد سحر و حکم ارم نراک و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
زور این برید هم بخت
سحر ارم نراک و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
هم خوردن راه به خوردن جد
سحر ارم نراک و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
زور اوشان شوکر
سحر ارم نراک و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
بر اوشان آن شوکر
سحر ارم نراک و سر و سحر ارم نراک و سحر ارم نراک
برید بخت جد اوشان آن شوکر

همدارشن
همدین داشتن

۱۱

۱۰ سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

از خند بر وعدا اندر پیش سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

سجده و شیر سرو دند و سرو سجده . سجده و شیر سرو دند و سرو سجده .

دستور
سجده
گفت

اَلَا هُوَ اَللّٰهُمَّ سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

او بر بریدین که به بریدین که به بریدین

سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

اش بن به بریدین ارزش پاک بند این بر

اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

فرود گذاشتن ارزش به اسم این

مَسْأَلَةٌ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

تاک پاک یا کردن از طرف رات به نهادن

اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

هست که از آن بند گوید به گذاشتن خوب به

مَسْأَلَةٌ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

خواهش به که که اوشان

مَسْأَلَةٌ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

آتش زور او پیش ایستد آن گفتن

اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

که آتش گاه شنید فرزند او آتش برید

اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

که نه پاک برید فرزند بردن آتش

اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

بهرام جدتر نیت که برید کوفند گشت

اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

که داد زور او دید که نه بریدین

اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

که نه گشتن نه گشتن این بنجه که

اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ

زور دادن یا نه اهرم نه روشن دستور گفت است

اَللّٰهُمَّ
اَللّٰهُمَّ
اَللّٰهُمَّ

گذاشتن

۵

۱۰

سنگ گاه در میان اینها بود سنگه و در ۱۶۲ در سو و در ۱۶۳
پس بر آوردن ارزش اینها گمن این
در ۱۶۴ در سو بود فکد بر ۱۶۵ گمن این
اندر داشتن ارزش کرده دو بر او گمن او
در ۱۶۶ در سو بود ۱۶۷ در سو بود
داستانی این پیر این اندر آواید ارزش
در ۱۶۸ در سو بود در ۱۶۹ در سو بود
اندر آوردن ارزش
در ۱۷۰ در سو بود در ۱۷۱ در سو بود
چهار انگشت کر زشت از آن جابر ظاهر چهار
در ۱۷۲ در سو بود در ۱۷۳ در سو بود
انگشت نواز نیرم چ آن
در ۱۷۴ در سو بود در ۱۷۵ در سو بود
چون صاحب مراد و شش و نه پیش
در ۱۷۶ در سو بود در ۱۷۷ در سو بود
پس زیاده کنم یا دستور گفت این شاید یا
در ۱۷۸ در سو بود در ۱۷۹ در سو بود
از دستور گفت است شاید پیش و پس زیاده کنم
در ۱۸۰ در سو بود در ۱۸۱ در سو بود
نه دستور گفت ایون نه پیش و پس زیاده
در ۱۸۲ در سو بود در ۱۸۳ در سو بود
آن بود که آن جابر این آواید این
در ۱۸۴ در سو بود در ۱۸۵ در سو بود
زیاده کنم ده هفت یا ده نه ارزش
در ۱۸۶ در سو بود در ۱۸۷ در سو بود
صاحبی سیم کارد اندر دادن از راست

او سنگ
و کارد

اولی الامر منکم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 وکارد از بند که چاره نه گاه زخم
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 بویید نه شاید مایهوار بویید این شاید که
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 به خفتن نه زخم بویید این شاید یا
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 بویید نه شاید که چاره نه بویید
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 نه شاید بند کنند نه شاید که مرد آوردن
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 بویید نه شاید که چشم سینه خند نه
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 شاید که تن چاره یکباریکه از جابر به رخت
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 نه شاید نه شاید این اندر کارد کارتن این پس
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 از کارد جد تر یست بهت که ایودن گوید این
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 بهت که پس از کارد که کند بهت
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 که ایودن گوید این بهت که پس از کارد
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 که کند نه شاید زخم سر او
 وای ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم قد کفرت به انما کنتم تعلمون
 ایودن پاک به کردن بنی که برسد

سجده کریمه وایح وایح بر دهنم نوایحم نوایحم کریم
 نشاید زود هر چه پیش است ایستد آید پیش
 نوایحم نوایحم سجده ۱۶ وایح وایح نوایحم نوایحم
 شدن بازایی که از طرف راست پاک به برید
 ۱۶ که در نوایحم سجده ۱۶ نوایحم نوایحم نوایحم
 از آن بند ده رشت بنه دیگر است که بدون هر
 ۱۶ که در نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 چه مغز نشاید به سر پای اندرون پیه که از
 وایح وایح نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 طرف او ز پاک به برید و

۵

سجده ۱۶ ۱۶ وایح وایح نوایحم نوایحم نوایحم
 که از طرف این ز پاک به برید
 سجده نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 هر ز پاک که کشت و نه پاک به استخوان به
 نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 پاک که استخوان به برید و مغز که به پاک
 اول ۱۶ نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 به یک تنگی به دیدن که او کفچه به
 سجده ۱۶ ۱۶ نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 نشاید است که بدون کوبید این است که بیم نه
 وایح نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 کرد ایستد این نشاید صلاح پاره پاره به

۱۰

نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 بریدن به دیدن که کن بت ایستد که او
 ۱۶ نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم نوایحم
 ز دو بت ایستد نشاید که او از بیابان
 انصاف
 بخت

انهم نواظروا انهم سلكوا نعيمهم مع ۱۶ انهم فاقوا مع ۱۷
 بخت ايستيد نه شايد اندر از شکند به اندر او
 وگرنه نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 شک دادن ارزش سوز آتش بهرام اندر کردن
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 ارزش به که کون باز آوردن
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 به این داشتن بختی که من از مردیها و نه روشن به که
 اما مگر نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 او پیه یا او پیرند او پیه تا نه شايد
 ا و ا نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 و نه شايد خشم به جابر این شايد خلی
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 انواره این که به است که ایون کویه
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 این که به شايد کرد
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 شايد به اندر بزرگ طرف دنان نه
 انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 وزیدن که ظاهر بود که اندر نه شايد پست
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 که او سوراخ پنهان بینا به است نه شايد ارزش
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 او کردن که او بخت پاک بختن این
 نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا انهم نواظروا
 یک پیه یا یک نور ارزش پس یک

[illegible]

نمودیم اسم را و این را اندر کنند
و این را در کف دست راست روشن کرد
و این را در کف دست چپ بنید
و این را در کف دست چپ بنید

من در این سر ایستاده ام سر بد و سر بد را سر بد است
 شکست دستور گفت این پیر خوارتر است

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ایم فہمو و نسیم مریختہ ام فہمو و نسیم
وزیدہ بناید تفت وزیدہ بناید

دزیده
آرد کوشپ و داغته زور زور که

وَرثِ سِتْرَ رَمَمٍ مَعْدِلٍ رَمٍ ۱۱ سَمِيدٍ اَمْوَدٍ لَدِ رَمَمٍ رَمَمٍ ه دَوْلَدِ
سارِ یں او خور این زیاد نہ کنند

میرزا حسن خان - میرزا حسن خان - میرزا حسن خان
پس بردن چون

آب و آتش بر بردن ^{نظار} و حکایت از این عجب و وای و کارها

تکلیف الله علی فکیر اسلاماء و اولاد کمونیست احساند ۱۱
بیم یستن کرده سر میانہ ؟

ج. سحره سحره ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶

سرحدسور ۱۱ و لهو کدیس رکرا و اڈ سرحد سرحدسور ۱۱
کرده سر بردن کنند زرش اوتشا ؟

کتاب - تاریخ - کد - دولت - ویرانه - استانی - کرده

۱۱۱ که هفت ۱۱۲ که ده ۱۱۳ که بیست و یک ۱۱۴ که بیست و یک
 آن مه کونند آن مه پیش شوید آن

هـ
لید سلکمان سید کرید لید سراسیم بیهم کد وید
سید سوتید ایش زور ز داون کر آن کر
لید سلکمان سید کر سراسیم راسیم لیدم • لید سراسیم
شوبید رزتن خود نیت پ آور
لید سراسیم راسیم راسیم • لید سراسیم راسیم وید
فروبا کر نیش بیرون کرد آتش هورزد
کوسید لید سراسیم سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
پس پاره آتش کد
لید سراسیم راسیم راسیم لید سراسیم راسیم لید سراسیم
پوش داشتار فرداد

سراسیم • سراسیم لید سراسیم وید لید سراسیم
کر اندر روید ایش هر چید لید سراسیم
لید سراسیم لید وید کرید سراسیم لید سراسیم
بردن پ کرده زور سراسیم آدر نیت پ آن
لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
سراسیم لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
کچید لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
انچ او افروختن است کر لیدون کوبید این است
سراسیم لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
از یک بار یک بر بریدن کر فریزتار کر
سراسیم لید سراسیم وید لید سراسیم لید سراسیم
یک پ این کار بیج فراز کیرید به دبید به
لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
روید نشید پ سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
سراسیم لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
دو بار انکت اندر خوشش کون باز آوردن
سراسیم لید سراسیم لید سراسیم لید سراسیم
نیم

• اللہ ہی ہمارا اے اٹھ کر سب سے پہلے سوچو، پھر دیکھو۔

سید سید محمد علی صاحب چار چون صاحب مراد

۱- اشم اشتی نیت / او داشتن دستور گفت بهت

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

کرده که او فرود نندارید زیاده بخورید

سود سود اندک سود سود
اش آتش آتش آتش آتش

اش ارزش به نه داشتن کرد فرود نه

مَرْحَمٌ مَرَحٍ رَاحٍ رَاحِيٌّ رَاحِيَّةٌ رَاحِيَّةٌ رَاحِيَّةٌ رَاحِيَّةٌ

سوزید یا به پزید زرش جابر به ریختن ادست

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

به گفتن است که ایدون گوید این که

وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شاید کر چہ جد آتش برہم درشت

[illegible]

بن چوں

والتحقيق في هذه المسألة لا يمكن إلا بالرجوع إلى المصادر الأصلية.

چیز این با : دبردن

سید محمد اکبر و میر سید احمد و میر سید احمد و میر سید احمد

موم درون آن نیرشن که او کوفته کرده است ۱۱ لی ۲۵۰

و انچه كه در اين مقام ملاحظه گردد آنست كه

شت زور داد داور تا رسید کرید

انہما صا۱۱ کاسک ہر کہ اٹ لہو وسکا

آوردن زور از آن تا به کار نبرد استقامت

استماع له من علم وفضل و... کردن

تند نه خوب کر شامد حاشته اولد س ۱۱۱۱۱۱۱۱

بار

اول سرید و او احم و حب ا سرح الو سرید و او ا سرح الو

این چه آب و این چه نشی

و سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

کوبید این

سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

و ک

بست این

سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

بند آب چه ز پاک ز نان چه ز پاک

لید سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

ز پاک چه ز اشانی بست که ایرون

و او سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

کوبید این که ز پاک او

اسکوار سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

دستور گفت بست بنی

سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

پاک بند سید این شاید که

سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

فرز کند نشید از این هر چه خوب کرد تا

و سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

چه ز این کار بنجای

سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

آن برید که بنی که آید ده آن بند

سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

بست چند آن ز زور

سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو سرح الو

آن برید که او بستید ده آن بند

سرح الو
بست

سحر عاژ کد کج راسر نهم اام سحر ۱۶ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 هست چند آن اند رويد هست که ايرون کريد

سحر ۱۱ سحر ۱۱ کد سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 اين تجاي آن رويد که اندر سه کام به
 سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ کد سحر ۱۱ سحر ۱۱
 آن رويد که

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 بن گذاريد

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 شير کار

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 بپ شير و کار

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 و شير و بزه چيز رز اين شايد

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 ز اوستا ظاهر دستور گفت هست انچه اشتر
 سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 دستور گفت هست اندر اين هزار آن دستور نه شير

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 چيست ازش رز اين جاي ظاهر كنيد

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 شير رويد بپ خوريد

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 دار ده گفت اين کرف که ايرون چمن تار

سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱ سحر ۱۱
 دايد فرزند شايد کردن نشايد که كنيد

سید زید سید محمد مراد اکبر انور سید مراد مراد مراد مراد
 ارش به ده کوفند رفتن ارش اوتار
 سید مراد مراد مراد سید مراد سید مراد سید مراد
 ده کوفند رفتن ارش اوتار
 انور سید سید سید سید سید سید سید سید
 چه کاه دارید کاه کاه
 دلدار سید سید سید سید سید سید سید سید
 روان که یک تو کاه نیک داده روان
 سید سید سید سید سید سید سید سید
 که دو شا کاه نیک داده که نیک
 سید مراد مراد مراد سید مراد سید مراد سید مراد
 دستور جدر رشت خنجر ارش باج فرار
 انور سید سید سید سید سید سید سید سید
 رفتن ارش رفتن رفتن رفتن رفتن رفتن رفتن
 سید سید سید سید سید سید سید سید
 ارش به ده کوفند آید
 سید سید سید سید سید سید سید سید
 سحن رفتن رفتن رفتن رفتن رفتن رفتن رفتن
 انور سید سید سید سید سید سید سید سید
 زیاده کوبید جوام کم کنند نشاید که کم کوبید
 انور سید سید سید سید سید سید سید سید
 زیاده کینند نه شاید که او تنه این تنه به
 انور سید سید سید سید سید سید سید سید
 خورش افور او فید شاید که او این به
 انور سید سید سید سید سید سید سید سید
 که یا دت به آید نشاید انور سید

کتابت است که در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

[illegible]

کتابخانه . مکتبہ . ولسون . کتب خانہ .

آتش بر شست ورس
 فاطمه اسلمه . همه کرم برود اسلمه الود کرسکو و فلوکس برود
 دت زور زرش ورس زور بردن زرش
 اٹا . سوسو هم سد . همه فلوکس الود کرسکو و فلوکس
 صاحب سیکر به بر زور داشتن

بهود به او • کاسه سکه هم بهود • معصومک لیسیدک او (لیره)
 ارزش به صاحب سیم باز او برسم
 معصومک او بهود به او (او) بهود به او (او) بهود به او (او)
 آوردن ارزش پس او دست زود دادن تا او

امین است و دست امیر است و در هر دو - به هر دو در هر دو - امین است و دست

[illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

واند بهد . م بندد . سکا . سده اسهده . سکا . ۱۹ اس ۱۹
 کرد آتش تو آتش هر فرد او کرد
 سده سده سده ایا سده ایا ایا . م بندد . سکا . سده
 خاز او آید او روند تو آتش
 سده سده . ۱۹ اس ۱۹ ایا ۱۹ ایا ۱۹
 هر فرد او کیند به آرد برین هر
 م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 اندر خانه درون این نرید آتش آن جای به از
 م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 این یک بر روید یا به برید بهت که
 سده ۱۹ اس ۱۹ م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 بیرون گوید این بهت که به برید یا بلند
 م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 افروزد تا نشاید که اندر خانه این درون نرید
 م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 آتش ماه یک به این تر که او او اختر طرف
 اشد (سده) م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 تا او برسم سر او دروازه طرف کردن که آتش آن
 م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 جابر برسم نه شام چه او او آتش طرف کردن
 م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 دستور گفت بهت پس او اختر طرف نه کردن که او
 م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 دروازه نشاید که بیرون چون از تا او
 م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده م سده
 از اوزیرین تا او طرف شب او مغرب از
 اهو
 ملاز

۵

۱۱

مرگ اوزیرین یعنی مغرب
 دقتین

۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 فرزند گفتن
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 اوشان مارستان بر نیش بر گفتار بن سخن
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 نه پذیرد فرزند گفتن که مشافه
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 نه کوید این آن جادو تر
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 رسید جادوگر رساد
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 او او کند است که ایدون کرد
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 این رساد آفرین کرد این از اوستا ظاهر
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 بازی درون ایدون رساد چون آفرین
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 رساد یاد این آفرین این از اوستا ظاهر
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 پاک این بلند شدن از طرز چپ
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 نهادن که اردافرورد درون این ساختن
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 این که اردافروهر نه بشت درون این ساختن این
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 زشت یک سراب که اسم
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 از بوی ۱۱۶ و احمد
 ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶ ۱۱۶
 از

۵ بی آزار

عَلَى رَجُلٍ يَسْمَعُ وَدِينَهُ . مِمَّنْ دَرَدَنَ - سَمِعْد (شِدَاد) - سَمِعْد (سَمْعِي).

بهر فرد واد تو صاحبان علم صاحب
 سلطان محمد است در سواد و عدد اندر است رتبه و پرورد
 سخن گفت دو بار خنودین

اے سید احمد! ۔ ہر ایک ۔ ہر ایک سید احمد اور سید احمد۔
تہ گفت دو بار خدین پور نزد

و نیکو است. (نیکو در دین و دنیا) - نیکو در دنیا - نیکو در دین - نیکو در دنیا و دین

را بپوشند خورشید رات سفید

سازگار - بیست و شش - آد
نام گفت

سازگار - بیست و شش - آد
نام گفت

سراسر
دوبار
روز
ازش
سراسر
همروز

خشن خشت کردن ب که خشن سرش با رتو و پر نرزد

کرم زرگر سبب کرمه سبب سبب اعرفه اعرفه سبب سبب سبب سبب
 در زنی انوان گرفتن کر خندین

مهرمزد است سفیدان یا کردن زرش کرده دو

طراز سر . د لک د ۶۶۶ . سیمه ۶۶۶ . نومبر (د دسمبر په ۶۶۶)

[illegible][illegible]

اسم بوی آب
۱- واسطه ریختن واسطه و ...
۲

۵۵
برتر
هورمزد داده
اشو
نیم

۱۰۰

[illegible]

هنگامی که در ده سوهند در سینه دل در آید . سینه ۴۴۰ وایسده .
 سپتان زشت

• سوره سوره ۴۴۰ وایسده سوره سوره ۴۴۰ وایسده
 یک این گفت زشت است برسم غنہ داشتن

سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 که او یا ز زشتا رات زانید بستی

سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 اش اشافند به گفتن راندن زشت

• سینه ۴۴۰ وایسده . سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 اشش نعمت به گفتن زشت پاره خوردن

سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 هست که گاه او همه گوید این آن پیه که او

۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 ز بازار درون بیج بیج ز گذاشتن بستی

۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 به بازاری درون بن باج گرفتن خوردن خرید نشاید

۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 که پاره زود خورد ست عافان خورد زود

۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 داد زود خورد فربردار داد فربردار خورد

۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 و زود درون که باج به گوید به بازار درون

۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 باج فراز کرد خورد زود خورد بشتن

۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده سوره ۴۴۰ وایسده
 سر به کشید نشاید یا نه هم ز روشن

به محض اراده . که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 از دستور زور همه ردای پوزید کاربار
 بدو میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 زور همه ردای پوزید کاربار
 میفرماید . که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 این از یک استار نامان پوزید
 بدو میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 از یک استار نامان ده او آن
 ۵ که میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 پوزید آن برید که آن جای زور راه
 میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 دستور رات ظاهر تر زور
 (بسم الله الرحمن الرحیم) . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 پوزید زور باز راه روید ارش
 میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 او او ای جای رات گفتن تر از او شان
 میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 روتی پوزید که تنها زور قرار
 ۱۰ میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 یزید میزد زوران گاه
 میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 که تنها زور قرار باید اندر آن میزد روز
 میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 کینار زوران گاه او شان میزد
 میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 بدو میفرماید . که مرا بگو که میفرماید . (بسم الله الرحمن الرحیم) و میگوید . (بسم الله الرحمن الرحیم)
 بر یزید کند

شیر (شیر)

سهم سکه - بدیور - واسطه و بدو سهم .
آتش بر دشت

۱۴۱۱ کد سهم سهم
آن آتروخس

سید محمد علی قزوینی
تشریح بر این
ایضاح بر این
ایضاح بر این
ایضاح بر این

ستم (۶) - یزدان - هفت - مرد - فرزند - نرید

[illegible]

سوره یونس در چهار سو و پنجاه و یک آیه است
در این سوره هفت قصه مذکور است

آلودیر زارش هم بهاء مسعود کامرینا مرادینا راند

چرخ بفت باد چ کد آن کر رزمی زهر کم سحر

شید زرش اوستا

پند و محمد سو را از کلمه اند نزل مسما اند پند

نقش

بد اکمل اسم بهمد و سلا سرور الد اسم اسم بهمد کسریک
 زلف زلف کار خوب به کردن زلف زلف

آوردن آتش دست بر رسم نهادن زینش فخر

براندن هست او نظا بر کند که دست ش

[illegible]

اول ردمان اوشان

۱۵ مرداد
۱۳۵۳
تاریخ

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

مستقیم . مفضل لقمه نعمه . فاسد و فاسد و فاسد

سهم هـ هـ هـ که سهم افق سهم هـ هـ سهم سود سهم هـ هـ
 که هـ از آن هـت چار قیمت آن

سهم سود هـ هـ سهم سود هـ هـ سهم سود هـ هـ سهم سود هـ هـ
 اوشان نیتیم گشته رده

که سود سود سهم سود سهم سود سهم سود سهم سود سهم سود
 آن هـت او نیتیم گشته رده که هـت قیمت

و ا هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 بسیار هـ این اندازه هـت هـ شاید سیوی از

و ا هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 هر چیز این شاید دارین از اوستا ظاهر

سهم سهم هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 که شاید هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ

سهم هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 تن کرد ایستید نه شاید هـت که ایرون کوید

و ا هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 هـ اندازه کوید که از کرد ایستید اندر چهار انگشت

سهم سود سهم سود سهم سود سهم سود سهم سود سهم سود سهم سود
 این تا شاید رفتن ایستید هـ شاید هـت که

سهم هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 ایرون کوید یک دو تار هـ روشن هـ تار هـ شاید

سهم هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 که ایستید ارزش برشکان او چهر اوکنید

سهم هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 هـ بزیید هـ شاید دستور گفت این

سهم هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ
 ایرون چرن هـ کرده کیند هـ شاید که هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ هـ

س و احمد . سیر . در عهد سیر سیر و سیر سیر

دو طرف ایدون برتر در درازن
سود و سیر سیر . که سیر سیر و سیر سیر

پنجا آن اوتر در درازی پنجا
۱۶ ۱۶ سیر سیر و سیر سیر که فکر سیر

این از اوستا ظاهر بسم یشت آن درون جدتر
کرم سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر

یشت این که چیر نه آورد او در درازن
سیر و سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر که سیر

جی پنجا کرم اویر افزایت از آن فرزند
سیر و سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر که سیر

افزایت که بسیار رسید ایستد آن یشت
ام و سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر که سیر

دیت کیند این نه کورنشن یشت آن دو دیت
سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر

این این دیت کید این بسم هر اورور این شاید
۱۶ ۱۶ که ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر

از آن که تن درازن سواج یشت که ایدون
۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر که سیر

کود بسم هر اورور این شاید از آن که
۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر که سیر

تن درازن سواج یشت که ایدون کید این آن
۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر که سیر

چ که تن شاید از تن نه
۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر که سیر

چ که تن شاید از تن نه
۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر و ۱۶ ۱۶ سیر که سیر

بسم الله الرحمن الرحيم

کرم برسم فرزند دستبرد پسر کمان کدام
۱۵۸۰ هـ در روز جمعه نوازش احمد و همسر ۱۵۷۹ هـ در این شهر داریش

[illegible]

نوع من سوار و اسب و مسخرات سار و مسو کسحوم و اند اند و اند
 اگر دو یکبار یک او هم دارد این تار راست پا کشند

و حکم اگر اندون سر نه سر فرزند

[illegible]

هم دارد نه حکم بند که او کار کنید دش

چیز نه بیمار ارزش پیش به شستن ارزش او کار ارزش

ایستادگار ایفکد سیمده الکبر سیمده سیمده
کردن نیزنگ ایرون بیمه جون بیرسم ت کر ایرون

۱۴۱۱ هـ شمس رجب و جمادی
کویه این

اسکے بعد کہ وہ اس کے ساتھ رہا۔ اس کے بعد کہ وہ اس کے ساتھ رہا۔ اس کے بعد کہ وہ اس کے ساتھ رہا۔

مجلس شورای ملی - ۲۰ شهریور ۱۳۰۲ - تهران

عصر اول و عصر دوم و عصر سوم و عصر چهارم و عصر پنجم و عصر ششم و عصر هفتم و عصر هشتم و عصر نهم و عصر دهم

کرار و دود گفت است این سنور
اسلمی

اسلامی و سلاطین . که در ۱۱۰۰ سال و ۱۶۲ سال

این ظاهر این نفع

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

از چ ب کیند ایستد س تار همت و هرفت

۱ سر ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

و هرفت پنج تار از آن پنج روز اندر گاه و هفت

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

تار از هفت اش سفند و تار از

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

هومت و هرفت و هرفت از آن شش گاه کهنار

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

دوازده تار از رشی آوادی سبزه تار از

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

هومت هم بیت یک تار از چون صاحب مراد

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

کوا س ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

س تار از چون صاحب مراد رشی

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

س ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

همه حکم پنج صد پنجاه یک از پنج صد یک پرکرد

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

ازش آن س تار تادی را دوازده بهمانست

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

رقت بریزد چ هر دو انبار

۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال و ۱۶۶۰ سال

تار شمار دیگر که یک انبارید نه شاید آن جای

سے مراد ۱۴۱۱۱۱ • کہیں نہ کہیں دلدادہ
 کہ مرد کوید زود حکم این و این پہ

لکھو ای سے ۱۴۱۱۱۱ لکھو ۱۴۱۱۱۱ لکھو ۱۴۱۱۱۱ لکھو ۱۴۱۱۱۱ لکھو
 برسم ینم ہم چن برسم پہ دت کردن نہ پزنگ

انسان ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 کہ او چیر این بر ارزش پہ کردن

سے ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 کہ او چیر پہ او موی روید ارزش

۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 اوستا پہ سینہ گفتن اشقی آدابیر

س ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 چہ گاہ دارد ارزش پہ اورور

۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 اورور وہ ہورزد دادہ ارشو

س ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 ختودرا تا دسر ارزش باج

۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 فرار گرفتن این کہ از تا او چند خراج

۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 رود این رز کوید ہت کہ ایون این پہ

۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 کوید این پہ کہ از ہر پہ این تار تا نہ شاید

۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 ہت کہ ایون کوید این کہ بانگ شید نہ شاید

۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱ ۱۴۱۱۱۱
 ارزش پہ اشقی فرار گرفتن ارزش پہ آدابیر

۱۴۱۱۱۱
 ۱۴۱۱۱۱

مخویرد که سر او را بر روی او انداختند و او را
 کارد بر نهادن زرش پرتی برتر

و محو او را آن سال مرگ او را و محو او را
 بریدن تا سه تار پرتی او را چید

بهم سر مرگ مرگ او را و محو او را
 که این تار نه پاک پرتی او را چید

و محو او را و محو او را و محو او را
 گرفتن که او سه تار پرتی او را چید

و آن سال مرگ او را و محو او را
 هر سه تار نه پاک پرتی او را چید

بهم مرگ سال مرگ او را و محو او را
 و آن سال

و محو او را و محو او را و محو او را
 و آن سال و آن سال و آن سال

بهم که مرگ او را و محو او را
 که هر سه تار نه پاک پرتی او را چید

و محو او را و محو او را و محو او را
 دستور گفت بهت که نه پرتی او را چید

و محو او را و محو او را و محو او را
 چه خاک از تر پرتی او را چید

و محو او را و محو او را و محو او را
 چون نادن چه خاک نه پاک پرتی او را چید

و محو او را و محو او را و محو او را
 چید نه پاک پرتی او را چید

و محو او را و محو او را و محو او را
 یا زیاده پرتی او را چید

لحم سحر سحر ۱۶ واند ۱۶ سحر سحر ۱۶ که در سحر سحر
 پشت ایراینگان از هر چهره نشاید از آن جای ظاهر
 و ۱۶۰ سحر و اند و سحر و سحر ۱۶ که در سحر و سحر ۱۶

کدام یا دشیدن آن رود ایستد
 آن که ۱۶ سحر سحر ۱۶ واند ۱۶ سحر و سحر ۱۶
 تا یا زمین که پدید است که ایستد گوید

سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 این تا برسم درازیر به اوت آن نو اوت ایستد تا

سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 ایستد فراز شاید برتن آن او زخم او او نه برید

سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 نشاید برتن آوازه این که این تا کند

سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 دیگر فرود آبار از این تار

سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 شاید تا او نیایش او او ظاهر بید است

۱۶ سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 که ایستد گوید این تا او گاه پیش او او اند

۱۰ سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 آید اگر که است این پ جابر شاید چ

سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 او در همه دشیدن است که ایستد چون تا چند اش

سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 گاه او او اند آید اش باج به گفتن اش باج

سحر و اند ۱۶ سحر و اند ۱۶ که در سحر و اند ۱۶
 باز گرفتن آن چون پ چید داشتن پ دست

۱. لکله اسکرسم رائد سرون همدا ټولم لید اډ لید
 د پاي په پا دار را تا نه
 ۲. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 خراج چیدن کر او چید درون این شاید
 ۳. لکله همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 شب کر خراج چیدن ایش ایش روشن
 ۴. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 او آواید هست که بدون کوید تیزکم نه کوید
 ۵. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 این کر او چید ایستد بر او درخت بنید
 ۶. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 ایش شب او او اندر آید نه شاید این
 ۷. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 پوریو دگیشان برسم بر درختان نهاد ایش سر
 ۸. لکله لید همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 پاي نه بت چید ایستد ایش نران او او
 ۹. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 بوید آن یشت به کوید نه شاید آن درون کر این
 ۱۰. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 تار سر نه سر به درون این شاید
 ۱۱. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 کر از اول ایشید ایستد پس نیر مرد
 ۱۲. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 یکمان ایشی آواید نه فرادم
 ۱۳. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 چم که دارید همدا سرون همدا سرون همدا
 ۱۴. همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا
 همدا سرون همدا سرون همدا سرون همدا

۱۴ سرکلا ره ۱۱ نکل سر ارسره دکل سر ارم سیه راند ارم ارم سر
که اورور پشتم یزید که خننه خراب کند اگر

سر س له سر ارسره ره ۱۱ س راند نو ارم ارم نو ارم ارم له سر
که رسید یکبار یکبار کس برده حکم

سر س له سر ارسره ره ۱۱ س راند نو ارم ارم نو ارم ارم له سر
که رسید یکبار یکبار کس برده حکم

سر س له سر ارسره ره ۱۱ س راند نو ارم ارم نو ارم ارم له سر
که رسید یکبار یکبار کس برده حکم

سر س له سر ارسره ره ۱۱ س راند نو ارم ارم نو ارم ارم له سر
که رسید یکبار یکبار کس برده حکم

سر س له سر ارسره ره ۱۱ س راند نو ارم ارم نو ارم ارم له سر
که رسید یکبار یکبار کس برده حکم

سر س له سر ارسره ره ۱۱ س راند نو ارم ارم نو ارم ارم له سر
که رسید یکبار یکبار کس برده حکم

سر س له سر ارسره ره ۱۱ س راند نو ارم ارم نو ارم ارم له سر
که رسید یکبار یکبار کس برده حکم

۴. ^{بزرگ} ^{حکم} ^{دارند} ^{بهر} ^س ^{لهم} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۵. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۶. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۷. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۸. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۹. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۰. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۱. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۲. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۳. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۴. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۵. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۶. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۷. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۸. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۱۹. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}
 ۲۰. ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد} ^{بهر} ^{سما} ^{لا} ^{یوم} ^{اد}

[illegible]

۵
۱۰
۱۵
۲۰
۲۵
۳۰
۳۵
۴۰
۴۵
۵۰
۵۵
۶۰
۶۵
۷۰
۷۵
۸۰
۸۵
۹۰
۹۵
۱۰۰
۱۰۵
۱۱۰
۱۱۵
۱۲۰
۱۲۵
۱۳۰
۱۳۵
۱۴۰
۱۴۵
۱۵۰
۱۵۵
۱۶۰
۱۶۵
۱۷۰
۱۷۵
۱۸۰
۱۸۵
۱۹۰
۱۹۵
۲۰۰
۲۰۵
۲۱۰
۲۱۵
۲۲۰
۲۲۵
۲۳۰
۲۳۵
۲۴۰
۲۴۵
۲۵۰
۲۵۵
۲۶۰
۲۶۵
۲۷۰
۲۷۵
۲۸۰
۲۸۵
۲۹۰
۲۹۵
۳۰۰
۳۰۵
۳۱۰
۳۱۵
۳۲۰
۳۲۵
۳۳۰
۳۳۵
۳۴۰
۳۴۵
۳۵۰
۳۵۵
۳۶۰
۳۶۵
۳۷۰
۳۷۵
۳۸۰
۳۸۵
۳۹۰
۳۹۵
۴۰۰
۴۰۵
۴۱۰
۴۱۵
۴۲۰
۴۲۵
۴۳۰
۴۳۵
۴۴۰
۴۴۵
۴۵۰
۴۵۵
۴۶۰
۴۶۵
۴۷۰
۴۷۵
۴۸۰
۴۸۵
۴۹۰
۴۹۵
۵۰۰
۵۰۵
۵۱۰
۵۱۵
۵۲۰
۵۲۵
۵۳۰
۵۳۵
۵۴۰
۵۴۵
۵۵۰
۵۵۵
۵۶۰
۵۶۵
۵۷۰
۵۷۵
۵۸۰
۵۸۵
۵۹۰
۵۹۵
۶۰۰
۶۰۵
۶۱۰
۶۱۵
۶۲۰
۶۲۵
۶۳۰
۶۳۵
۶۴۰
۶۴۵
۶۵۰
۶۵۵
۶۶۰
۶۶۵
۶۷۰
۶۷۵
۶۸۰
۶۸۵
۶۹۰
۶۹۵
۷۰۰
۷۰۵
۷۱۰
۷۱۵
۷۲۰
۷۲۵
۷۳۰
۷۳۵
۷۴۰
۷۴۵
۷۵۰
۷۵۵
۷۶۰
۷۶۵
۷۷۰
۷۷۵
۷۸۰
۷۸۵
۷۹۰
۷۹۵
۸۰۰
۸۰۵
۸۱۰
۸۱۵
۸۲۰
۸۲۵
۸۳۰
۸۳۵
۸۴۰
۸۴۵
۸۵۰
۸۵۵
۸۶۰
۸۶۵
۸۷۰
۸۷۵
۸۸۰
۸۸۵
۸۹۰
۸۹۵
۹۰۰
۹۰۵
۹۱۰
۹۱۵
۹۲۰
۹۲۵
۹۳۰
۹۳۵
۹۴۰
۹۴۵
۹۵۰
۹۵۵
۹۶۰
۹۶۵
۹۷۰
۹۷۵
۹۸۰
۹۸۵
۹۹۰
۹۹۵
۱۰۰۰

۵
۱۰
۱۵
۲۰
۲۵
۳۰
۳۵
۴۰
۴۵
۵۰
۵۵
۶۰
۶۵
۷۰
۷۵
۸۰
۸۵
۹۰
۹۵
۱۰۰
۱۰۵
۱۱۰
۱۱۵
۱۲۰
۱۲۵
۱۳۰
۱۳۵
۱۴۰
۱۴۵
۱۵۰
۱۵۵
۱۶۰
۱۶۵
۱۷۰
۱۷۵
۱۸۰
۱۸۵
۱۹۰
۱۹۵
۲۰۰
۲۰۵
۲۱۰
۲۱۵
۲۲۰
۲۲۵
۲۳۰
۲۳۵
۲۴۰
۲۴۵
۲۵۰
۲۵۵
۲۶۰
۲۶۵
۲۷۰
۲۷۵
۲۸۰
۲۸۵
۲۹۰
۲۹۵
۳۰۰
۳۰۵
۳۱۰
۳۱۵
۳۲۰
۳۲۵
۳۳۰
۳۳۵
۳۴۰
۳۴۵
۳۵۰
۳۵۵
۳۶۰
۳۶۵
۳۷۰
۳۷۵
۳۸۰
۳۸۵
۳۹۰
۳۹۵
۴۰۰
۴۰۵
۴۱۰
۴۱۵
۴۲۰
۴۲۵
۴۳۰
۴۳۵
۴۴۰
۴۴۵
۴۵۰
۴۵۵
۴۶۰
۴۶۵
۴۷۰
۴۷۵
۴۸۰
۴۸۵
۴۹۰
۴۹۵
۵۰۰
۵۰۵
۵۱۰
۵۱۵
۵۲۰
۵۲۵
۵۳۰
۵۳۵
۵۴۰
۵۴۵
۵۵۰
۵۵۵
۵۶۰
۵۶۵
۵۷۰
۵۷۵
۵۸۰
۵۸۵
۵۹۰
۵۹۵
۶۰۰
۶۰۵
۶۱۰
۶۱۵
۶۲۰
۶۲۵
۶۳۰
۶۳۵
۶۴۰
۶۴۵
۶۵۰
۶۵۵
۶۶۰
۶۶۵
۶۷۰
۶۷۵
۶۸۰
۶۸۵
۶۹۰
۶۹۵
۷۰۰
۷۰۵
۷۱۰
۷۱۵
۷۲۰
۷۲۵
۷۳۰
۷۳۵
۷۴۰
۷۴۵
۷۵۰
۷۵۵
۷۶۰
۷۶۵
۷۷۰
۷۷۵
۷۸۰
۷۸۵
۷۹۰
۷۹۵
۸۰۰
۸۰۵
۸۱۰
۸۱۵
۸۲۰
۸۲۵
۸۳۰
۸۳۵
۸۴۰
۸۴۵
۸۵۰
۸۵۵
۸۶۰
۸۶۵
۸۷۰
۸۷۵
۸۸۰
۸۸۵
۸۹۰
۸۹۵
۹۰۰
۹۰۵
۹۱۰
۹۱۵
۹۲۰
۹۲۵
۹۳۰
۹۳۵
۹۴۰
۹۴۵
۹۵۰
۹۵۵
۹۶۰
۹۶۵
۹۷۰
۹۷۵
۹۸۰
۹۸۵
۹۹۰
۹۹۵
۱۰۰۰

[illegible]

**Printed in Shiraz by Pahlavi Universtiy Press
1976**

Introduction

T 58 belongs to the First Dastur Meherji Rana Library, Navsari. The ms (38. 7×24.6 cms) contains 292 pages written 13 lines to the page on European paper bearing the watermark of «Charles & Thomas London 1868». The ms presented by Dr. Sir Jivanji J. Modi, gives the entire text of the Nirangistān with interlinear word for word Persian translation.

The colophon in Persian on p. 292 states that the ms was written on the day Ard (= Ashishwangh) month Spandarmad A. Y. 1240, by Dastur Rustomji Dastur Kaikobad Meherji Rana.

On the text see M. Boyce, *Handbuch der Orientalistik*, IV, ii, 1 (Iranistik), Leiden/Köln 1968, p. 34 n. 4 and p. 39. Cf. also *Nirangistan*, photozincographed facsimile edited with introduction by Darab P. Sanjana, Bombay 1894.

The Ms. has been described by B. N. Dhabhar, *Descriptive catalogue of all Mss... Meherji Rana Library - Navsari*, Bombay 1923, 129.

Kaikhusroo M. JamaspAsa

The Pahlavi Codices and Iranian Researches

Manuscript T 58

Nirangestan

With word - by - word translation into Persian

Edited by :

Dastur Dr. Kh. M. Jamasp Asa

Professor Mahyar Nawabi

With the technical assistance of

Dr. M. Tavousi



Published by the Asia Institute of Pahlavi University

I

Shiraz. 1976

